نوامبر
۲۰۲۶

ژانوس کوردی: برساخت بیناجوامعی ملت‌ها

نویسندگان: کامران متین و جهانگیر محمودی | ترجمه: عطا رشیدیانی



عکس: اعلام تأسیس جمهوری کوردستان، ۲۲ ژانویه ۱۹۴۶ میلادی (۲ بهمن ۱۳۲۴ شمسی)، در میدان چوارچرا، شهر مهاباد.

چکیده

روایت‌های موجود از ناسیونالیسم کوردی را می‌توان بر مدار نظریه‌های اصلی ناسیونالیسم، یعنی ازلی‌گرایی، اتنو-سمبولیسم و مدرنیسم ترسیم کرد. اما نظریه‌های مذکور به‌ترتیب از ذات‌گرایی، دور باطل استدلالی و آپوریا رنج می‌برند. این اِشکالات ریشه در ناتوانی مشترک آن‌ها در ارائه یک توضیح نظری منسجم از خصلت ژانوس‌وار ملت‌ها، یعنی نمایش همزمان مدرن بودن و دیرینگی دارد. این مقاله از طریق کاربستِ انتقادی نظریه «توسعه ناموزون و مرکب» در مورد جمهوری کوردستان (۱۹٤٦)، یک روایت بدیل ارائه می‌دهد. استدلال مقاله در سه مرحله شرح و بسط می‌یابد. نخست ما استدلال می‌کنیم شکست نظریه‌های اصلی ناسیونالیسم در تبیین ابهام تاریخی ملت ریشه در «درون‌محوری» آن‌ها دارد. دوم، نشان می‌دهیم نظریه توسعه ناموزون و مرکب از خلال هستی‌شناسی اجتماعی متکثر خود بر مشکل درون‌محوری غلبه کرده و امکان بازتبیین نظری ملت‌ها را به عنوان محصولات تعاملی گسترش سرمایه‌داری تاریخی از خلال ژئوپولتیک کثرت جوامع امکان‌پذیر می‌سازد. درکانون این فرآیند تاریخی، پیدایش ناسیونالیسم به مثابه‌ی یک ایدئولوژی تدافعی و مقلدانه‌ی خودمصون‌سازی ژئوپولیتیکی قرار دارد. این امر مستلزم پس و پیش شدن لحظات جامعه‌شناختی و سیاسی روند شکل‌گیری اولیه‌ی «ملت امپراتوری» بریتانیا بود. ما استدلال می‌کنیم که این معکوس‌شدن ترتیب تاریخی زیربنای شکلِ ژانوسی ملت‌ها از جمله ملت کورد را شکل می‌دهد. سرانجام، این استدلال نظری را از طریق یک

مطالعه‌ی موردیِ مختصر درباره‌ی جمهوری کوردستان به‌صورت تجربی اثبات می‌کنیم.

واژگان کلیدی: درون‌محوری، ناسیونالیسم کوردی، جمهوری کوردستان، کثرت جوامع، توسعه ناموزون و مرکب.

۱. مقدمه

۲۲ ژانویه ۱۹٤٦ (۲ بهمن ۱۳۲٤) روزی سرنوشت‌ساز در تاریخ کورد است. در این روز جمهوری کوردستان[۱] در شهر مهاباد در شمالِ غربی ایران رسماً اعلام شد.[۲] این جمهوری تحتِ نظارتِ حزبِ تازه تاسیسِ دموکرات کردستان (KDP) تشکیل شد این نخستین تجربه‌یِ حاکمیتِ مدرنِ دوفاکتو برای کوردها بود که بر یک سومِ شمالیِ شرقِ کوردستان (از این به بعد «روژهه‌لات»، نام مرسوم کوردی آن) حکومت می‌کرد. جمهوری کوردستان تنها ۱۱ ماه دوام آورد. اما، در طول این مدتِ کوتاه، مناطق تحتِ کنترل آن شاهد پیشرفت‌های چشمگیر و بی‌سابقه‌ای بود. تمرکزگرایی سیاسی آمرانه و همگن‌سازی فرهنگی دولت پهلوی

---

[۱] از آن با نام‌های «جمهوری کوردی مهاباد» و «جمهوری مهاباد» نیز یاد می‌شود.

[۲] ملاحظه‌ی اصلی ما درخصوص آوانگاری، انتقال ساختار آوایی واژگان عربی، کوردی، فارسی و ترکی بر اساس کاربرد رایج آن‌ها در روژهه‌لات کوردستان بوده است. تمام علایم آوایی (حرکات) حذف شده‌اند. ترجمه انگلیسی تمامی متونی که به زبان‌های دیگر بوده‌اند، توسط ما انجام شده است. در کتاب‌شناسی، منابع غیرانگلیسی تنها با عنوان انگلیسی ذکر شده و با برچسب‌های [فارسی] یا [کوردی] مشخص گردیده‌اند.

که در اوایل دهه‌ی ۱۹۲۰م آغاز شده بود به یکباره روندی معکوس گرفت. مدارس مدرنِ کوردی تأسیس شدند؛ آموزش ابتدایی و متوسطه اجباری شد (صالح و صالح، ۲۰۰۷: ۷۲)؛ مطبوعاتِ محلی کوردی ظهور کردند؛ زبان، ادبیات و هنر کوردی پرورش یافت؛ مشارکتِ زنان در سیاست و زندگی اجتماعی تشویق شد؛ سیاست ورزیِ حزبی رشد کرد؛ و ناسیونالیسم کوردی،که خاستگاه سیاسی جمهوری بود، از نظر سازمانی و گفتمانی بیشتر تثبیت شد.

جمهوری کوردستان تجسمِ ایده‌ی حاکمیت ملی کوردها بود. از این رو، به وضوح پدیده ای مدرن به‌شمار می‌رود. با این اوصاف، جمهوری کوردستان در یکی از عقب‌مانده‌ترین مناطق روژهه‌لات، یعنی موکریان پدیدار شد. موکریان [در این برهه] تحتِ سلطه روابط اجتماعی پیشاسرمایه‌داری و فرم‌هایِ پیشامدرنِ هویتِ جمعی و وفاداری سیاسی بود. زیرساخت‌های اقتصادی و بازرگانی در آن زمان رشد نیافته بودند، بیشتر جمعیت بی‌سواد بودند و بورژوازی شهری بسیار کوچک و عمدتاً وابسته به دولت مرکزی بود. نیروهای مسلط در منطقه نیز، روسای قبایل و زمین‌دارانِ فئودال بودند که حدود ۸۷ درصد زمین‌های زراعی را در تملک داشتند (قاسملو، ۱۹۸۸: ۱٦). آنان به مثابهٔ خراجگزارانِ مدرن استبداد پهلوی، بر طبقهٔ بزرگی از دهقانانِ بی‌زمین که در وضعیتِ نیمه‌بردگی به سر می‌بردند، حکومت می‌کردند.

چگونه یک جمهوری ملی که شکلِ بارزِ حاکمیتِ مدرن است، در یک بستر اجتماعی پیشامدرن پدید آمد؟ پاسخ منطقا با پرسش گسترده‌ترِ ریشه‌ها و دینامیسم ناسیونالیسم کوردی، یعنی نیروی مؤسس جمهوری کوردستان، پیوند خورده است. اما با وجود قدمت، قدرت سیاسی و اهمیت جهانی‌اش،

ناسیونالیسم کوردی از لحاظ تئوریک کمتر مورد مطالعه قرار گرفته است. در حقیقت، متون اصلی مطالعات ناسیونالیسم، یا ناسیونالیسم کوردی را نادیده می‌گیرند یا تنها به شیوه‌ای گذرا به آن اشاره می‌کنند (ماکسول و اسمیت، ۲۰۱۵: ۷۷۲). در مقابل، شاخه‌های مرتبط با مطالعاتِ منطقه‌ای دربرگیرنده ادبیاتی رو به رشدی در مورد ناسیونالیسم کوردی هستند. اما این ادبیات گرایش دارد که نظریه‌های متعارف ناسیونالیسم یعنی، ازلی‌گرایی، اتنو-سمبولیسم و مدرنیسم را به شیوه‌ای غیرانتقادی به کار گیرد و به این دلیل معضلاتِ تبیینی آن‌ها را بازتولید می‌کند.

«ازلی‌گرایی» وجود و دیرینگی ملتها را مفروض می‌انگارد و (آرمسترانگ، ۱۹۸۲؛ گات، ۲۰۱۳). از این رو، روایت‌های ازلی‌گرا از ناسیونالیسم کوردی بر این فرض بنیادی استوار هستند که ملت کورد – مبتنی بر یک زبان، تبار، قلمرو و آداب و سُنن مشترک – برای سده‌ها، اگر نگوییم هزاره‌ها، وجود داشته است (برای مثال، ادموندز، ۱۹۷۱؛ ایزدی، ۱۹۹۲). در نتیجه، می‌توان استدلال کرد این روایت‌ها در شکلی مقاومتی، بازتاب مفاهیم غیر تاریخی ملت‌های عرب، ترک و ایرانی هستند که سلطهٔ حاکمیتی آنها بر کوردها مستلزم انکار ملت بودنِ کوردها است. اما، نسبت دادن ازلیت به ملت کورد با این واقعیت تاریخی در تضاد است که تا اوایل قرن بیستم وجه مشخصه‌ی کوردستان، همچون دولت‌های عثمانی و قاجار که آن را احاطه کرده بودند، وجود کثرتی از هویت‌های جمعی مادونِ ملی[۳] (قبیله‌ای و خویشاوندی) و فراملی (مذهبی) و وفاداری‌های

[۳] Sub national

سیاسی غیر متمرکز بود (حسن‌پور، ۱۹۹۲: ٦؛ وان برویسن، ۱۹۹۲: ٦).[٤] از این رو ، روایت‌های ازلی‌گرایانه از ناسیونالیسم کوردی، دقیقا همان پدیده‌ای را مفروض می‌گیرند که قرار است توضیح‌اش دهند. بدین ترتیب، [این روایت‌ها] بازتابی دقیق از خود ازلی‌گرایی هستند از این حیث که «غیر جامعه‌شناختی، غیر تحلیلی و فاقد محتوا (توخالی) هستند (الر و کوگلن، ۱۹۹۳: ۱۸۳).

در مقابل، «مدرنیسم»، ملت‌ها را به مثابه‌ی محصولات فرعیِ ایدئولوژیکِ مدرنیته در نظر می‌گیرد (اندرسون، ۲۰۰٦؛ بروئی، ۱۹۹۳؛ گلنر، ۱۹۸۳). از اینرو، روایت‌های مدرنیستی از ناسیونالیسم کوردی، واکنش کوردها به تمرکزگرایی امپراتوری عثمانی و [دودمان] قاجار در طول قرن نوزدهم و متعاقباً شکل‌گیری دولت‌های ملی متمرکزِ ترکیه، ایران، عراق و سوریه در اوایل قرن بیستم را در کانون توضیح خود قرار می‌دهند (ازوغلو، ۲۰۰٤). اما [این روایت‌ها] به ندرت فرضیات جامعه‌شناختی نظریه‌های مدرنیستی – که چارچوب تحلیل‌های‌شان از مسئله‌ی

کورد را شکل می‌دهد – را مورد بازخواست قرار می‌دهند (بنگرید به ولی ۲۰۰۳a). چنین واکاوی انتقادی نشان می‌دهد که استنتاج این نظریه‌ها از ناسیونالیسم و به تبع آن ملت، از الزامات عملی یا ایدئولوژیک سرمایه‌داری، صنعتی‌شدن یا تقسیمِ کارِ کارکردی (بروئلی، ۱۹۹٦؛ گلنر، ۱۹۸۳؛ هابزباوم، ۲۰۰۰) در تضاد با این واقعیت تجربی قرار دارد که در قریب به اکثریت موارد، [شکل‌گیری] ناسیونالیسم

[٤] ما اصطلاحات «قبیله» و «قبیله‌ای» را صرفاً در معنایی جامعه شناختی به‌مثابه‌ی نوعی پیوند اجتماعی مبتنی بر خویشاوندی و عاری از هرگونه دلالت هنجاری به کار می‌بریم (بنگرید به محمدپور و سلیمانی، ۲۰۱۹).

مقدم بر توسعه‌ی سرمایه‌داری یا صنعتی‌شدن رخ داده است (بنگرید به بروئلی، ۱۹۹۳: ٤١٤-٤١٣). به بیانی دیگر، کمابیش همه ملت‌ها در بسترهای اجتماعی شکل گرفته‌اند که در آن‌ها آنچه نظریه‌های مدرنیستی ناسیونالیسم دلیل بنیادین شکل‌گیری ملت‌ها می‌دانند، غایب بوده است (متین، ۲۰۱۹: ۲).

در این میان، «اتنو-سمبولیسم» دارایِ یک جایگاه فکری بینابینی میان نظریه‌های ازلی‌گرا و مدرنیسم است. این نظریه، ملت را به مثابه‌ی بازپیکربندی مدرن اقوامِ کهن توسط ناسیونالیسم تلقی می‌کند (اسمیت، ۱۹۷۹؛ ۱۹۹۱). از این رو، به نظر می‌رسد این دیدگاه هم از گرایشِ ذات‌گرایانه‌ی ازلی‌گرایی و هم از گُسست میان نظریه و تاریخ که رویکردهای مدرنیستی را احاطه کرده است، اجتناب می‌کند. این رویکرد همچنین، «خلاء عاطفی ناشی از فروپاشی ازلی‌گرایی را پُر می‌کند» (ماکسول و اسمیت، ۲۰۱۵: ٧٨٤) و به این دلیل بسیاری از محققان و پژوهشگران کورد که با جنبش ملی کورد همدلی دارند آن را جذاب می‌یابند و آن را به تلویح یا به تصریح به کار می‌گیرند (برای مثال، قاسملو، ۱۹۸۸؛ حسن، ۲۰۱۳). در برخی روایت‌ها، اتنوسمبولیسم با مدرنیسم ترکیب شده است (برای مثال، کوهی‌کمالی، ۲۰۰۳)، و در دیگر روایت‌ها (برای مثال، باجلان، ۲۰۱۳؛ حسن، ۲۰۱۳؛ حسن‌پور، ۱۹۹۲؛ کوهی‌کمالی، ۲۰۰۳؛ رومانو، ۲۰۰٦) با نوعی دوره‌بندی مرحله‌ای[٥] که از میروسلاو هروش[٦] (۱۹۸۵) الهام گرفته شده، تلفیق می‌گردد. بسیاری از این روایت‌ها با استناد به حماسهٔ مم و زین، نوشتهٔ احمد خانی در اواخر قرن هفدهم، وجود یک ناسیونالیسم کوردی

[٥] Stagist periodisation
[٦] Miroslav Hroch

زودهنگام – هرچند «فئودالی» (حسن‌پور، ۱۹۹۲؛ ۲۰۰۳) – را که [به لحاظ تاریخی] مقدم بر ناسیونالیسم اروپایی است مفروض می‌گیرند. اما سوگواری خانی برای عدمِ اتحاد سیاسی کوردها و مطالبه‌اش برای ظهور یک پادشاه واحد کورد، به طور یقین بیانگر یک برداشت دودمانی از حکومت است؛ شکلی از حکومت که زوال آن همگام با افولِ دین شالوده‌ی امکانِ تصورِ ملت (اندرسون، ۲۰۰۶: ۷) به مثابهٔ یک «اجتماع انتزاعی»[۷] (جیمز، ۱۹۹۶) متشکل از همبستگی افقی و برابریِ صوریِ تجسم‌یافته در حاکمیتِ مردمی[۸] را فراهم آورد. این تناقضات در روایت‌های اتنوسمبولیک از ناسیونالیسم کوردی، بازتاب دور باطل استدلالی این نظریه است که در آن «ناسیونالیسم»، «ملت» را از «گروه‌های قومیِ» از پیش موجود برمی‌سازد (اسمیت، ۱۹۹۱). این تلقیِ معیوب از نحوه‌ی تشکیل ملت، پدیده‌یِ «نیازمندِتوضیح»[۹] (یعنی ناسیونالیسم) را به ابزار توضیح تبدیل کرده و پیشینه‌ی کهن ملت‌ها را به گروه‌های قومی به عنوان منشاء تاریخی ملت‌ها نسبت می‌دهد و بدین ترتیب این دو را به شکلی غایت‌شناسانه به هم پیوند می‌دهد (ولی، ۲۰۰۳a؛ بنگرید به سلیمانی، ۲۰۱۶: ۷). این امر باعث شده است که از اتنوسمبولیسم به عنوان «ازلی‌گرایی نرم» یاد شود (جویرمن، ۲۰۰۳: ۲۸).

---

[۷] Abstract community
[۸] Popular sovereignty
[۹] Explanandum

ما استدلال می‌کنیم که مشکلاتِ تحلیلیِ گریبان‌گیر نظریه‌های اصلی ناسیونالیسم و نسخه‌های کوردی آن، در نهایت ریشه در ناتوانی این نظریه‌ها در توضیح ویژگی متمایز[۱۰] ملت، یعنی همانا همزمانیِ مدرن بودن و دیرینگی آن دارد. این ابهام تاریخی به بهترین شکل در تعبیرِ مشهور تام نان[۱۱] (۱۹۷۷) یعنی «ژانوس مدرن» به تصویر کشیده شده است. ملت‌ها از نظر فرهنگی و جامعه‌شناختی مانندِ ژانوس هستند. نخست اینکه، آن‌ها ایده‌ی مدرنِ حکمرانی را که ماهیتی مردمی، سرزمینی و غیر شخصی (حاکمیت مدرن) دارد با یک هویت جمعیِ *دیرینه* و از بُعد فرهنگی منسجم (هویت ملی) ترکیب می‌کنند. دوم، تقریباً تمام فرآیندهای ملت‌سازی در دولت‌های خراج‌ستان[۱۲] آغاز شده‌اند و در نتیجه فُرم سیاسیِ *حاکمیتِ مدرن* را با ساختارهای اجتماعی *پیشامدرن* ترکیب کرده‌اند. همین وضعیتِ تاریخیِ مبهم دوجانبه است که روایت‌های موجود از ناسیونالیسم کوردی – و به تبع آن درباره جمهوری کوردستان – در توضیح آن ناتوانند چرا که نظریه‌های اصلی ناسیونالیسم – که روایت‌های ناسیونالیسم کوردی مبتنی برآن هستند – خود در تبیینِ نظری ماهیت هیبریدی (دوگانه) ملت عاجزند. [دیدگاه] ازلی‌گرایی با انکار کامل ماهیت مدرن ملت‌ها، پرسش [چراییِ همزمانی مدرنیته و دیرینگی] را در اساس کنار می‌گذارد. نظریه‌های مدرنیستی نیز مسئله‌ی دیرینگی ملت را به لحاظ تئوریک انکار می‌کنند، اما در بُعد تجربی با جنبه‌های ایدئولوژیکِ آن مواجه می‌شوند. در آن سو

---

[۱۰] Differentium specificum
[۱۱] Tom Nairn
[۱۲] Tributary states

اتنوسمبولیسم با شک و تردید بر لبه نشسته است. این نظریه شکل ژانوس‌وار ملت‌ها را در بستر زمان بسط می‌دهد و مدرن بودن و دیرینگی آن‌ها را از نظر تجربی از هم جدا و از لحاظ تحلیلی متمایز می‌کند اما رابطه‌ی آنها را از منظر جامعه شناختی بدونِ تبیین نظری رها می‌کند. در نتیجه، هیچ یک از نظریه‌های کلاسیک ناسیونالیسم قادر به توضیحی بسنده در مورد خصلت ژانوس‌وار ملت نیست.

با عنایت به این پیشنیه‌ی فکری، مداخله‌ی ما لزوماً جنبهٔ نظری پر رنگی دارد. ما استدلال می‌کنیم دشواری‌های پیش روی نظریه‌های اصلی ناسیونالیسم ناشی از «درون‌محوری» آن‌ها است. درون‌محوری بر این فرض استوار است که پدیده‌ها و پویایی‌های درونی یک صورت‌بندی اجتماعی معین در تبیین پدیده‌های درون آن صورت‌بندی اجتماعی از تقدم نظری و روش‌شناختی برخوردارند (تنبروک، ۱۹۹٤؛ بنگرید به. رزنبرگ، ۲۰۰٦؛ متین، ۲۰۱۳: ۹-۵). درون‌محوری یک هستی‌شناسی اجتماعی تکین را پیش‌فرض می‌گیرد که به‌لحاظ نظری، بُعد بیناجوامعی تغییر تاریخی و در نتیجه وضعیت منتج از آن – یعنی هیبریدی بودن توسعه‌ای را که خصلت ژانوس وار ملت یکی از نمونه‌ای بارز آن است – را مبهم باقی می‌گذارد. این مسئله، هر سه رویکرد اصلی به ملت‌ها و ناسیونالیسم را در بر می‌گیرد. ذات‌گرایی [موجود] در ازلی‌گرایی با خصلتِ فی نفسه رابطه‌ایِ شکل‌گیری و تکامل هویت‌های جمعی مغایر است. از سوی دیگر، درون‌محوریِ نظریه‌های مدرنیستی ناسیونالیسم، در جستجوی مبانیِ «عینی» ملت‌ها در درون مرزهای ادعایی یا واقعی‌شان آشکار می‌گردد. این جستجو به دلیل وجود ماهیت پیشامدرنِ ساختارهای اجتماعی، که بیشتر ملت‌ها از درون و به واسطه

آنها ظهور کرده‌اند، ناگزیر با شکست مواجه می‌شود. و دور باطل استدلالی اتنوسمبولیسم مبنی بر اینکه ناسیونالیسمِ گروه‌های قومیِ کهن را از نظر سیاسی و نهادی به ملت ارتقا می‌دهد نتیجه‌یِ آن درون‌محوریِ فکری است که از جامعه شناسیِ وبری به ارث برده است. «سنخ‌های آرمانیِ» وبر ساختارهایی «منطقی» (نه تاریخی) هستند که از طریق یک رویه‌یِ نظری شکل گرفته‌اند که مستلزم انتساب انسجام درونی و خودمختاری به واحدهای مورد بررسی است (متین، ۲۰۱۳: ۸-۷). این امر زیربنای بازتولید ازلی‌گرایی از سوی اتنوسمبولیسم در سطح پیشینیِ گروه‌های اتنیکی و ناتوانیِ مرتبط با آن در ارائه‌یِ روایتی جامعه‌شناختی از دگرگونی تاریخی اقوام به ملت است.

در نتیجه، روایت بدیل ما از ناسیونالیسم کوردی مستلزم باز نظریه پردازی اولیه از ظهور و گسترش ملت بر مبنای نقد و کنار نهادن «درون‌محوری» است. در اینجا ما از نظریه «توسعه ناموزون و مرکب» (UCD) بهره می‌گیریم. این نظریه مبتنی بر یک هستی‌شناسی اجتماعیِ متکثر[۱۳] است که زیربنای برداشتی ذاتا تعاملی و چندخطی از دگرگونی اجتماعی-تاریخی را بنیان می‌گذارد (متین، ۲۰۰۷؛ روزنبرگ، ۲۰۰۶).[۱۴] از این رو نشان می‌دهیم که چگونه فرآیندهای توسعه ناموزون و مرکب مستلزم برساخت متقابل سطح درون‌جوامعی (جایی که مبنای جامعه شناختی مدرن ملت وجود نداشت اما ناسیونالیسم ظهور کرد) و سطح بیناجوامعی (جایی که این شالودهٔ جامعه شناختی مدرن از طریق تاثیرات

[۱۳] Plural social ontology

[۱۴] برای مطالعه‌ی منابع بیشتر در مورد توسعه ناموزون و مرکب به لینک زیر مراجعه کنید: www.unevenandcombined.com

میانجی‌گری ژئوپلتیکی حاضر بود) است. بنابراین، مدعای نظریِ این مقاله گرهِ خصلتِ ژانوس‌وار ملت‌ها را می‌گشاید. این مقاله ظهور ناسیونالیسم را به عنوان یک ایدئولوژی و پراکسیس سیاسی که ریشه در اجتماعیتِ *مدرن* سرمایه‌داری دارد اما از طریق ساختارهای اجتماعی *غیرمدرن* مفصل‌بندی می‌شود را بازتبیین می‌کند. همانطور که نشان خواهیم داد ناسیونالیسم کوردی یک مورد مهم در این زمینه است.

استدلال ما دربرگیرنده‌ی یک رفع (والایش)[۱۵] فکری از دو روایت تأثیرگذار از ناسیونالیسم کوردی است که از سوی امیر حسن‌پور (۱۹۹۲؛ ۲۰۰۳) و عباس ولی (۲۰۰۳a,b؛ ۲۰۱٤) بسط یافته‌اند. ما ایده‌ی دیالکتیک قدرت طبقاتی و قدرت سیاسی ارائه شده از سوی حسن پور و همچنین تشخیص ضمنیِ او از اهمیتِ علّی روابط بیناجوامعی در روایتش از خود-مقایسه‌گریِ[۱۶] ناشی از وضعیت ژئوپلیتیکی کوردهای بی دولت با دولت‌های غیر کورد پیرامون در منظومهٔ حماسی مم و زین احمد خانی (۱٦٥۰–۱۷۰۷) را در استدلالِ‌خود لحاظ می‌کنیم. اما روایتِ ما [بر خلاف روایتِ حسن‌پور] از انتسابِ غیرتاریخیِ ناسیونالیسم یا ملت بودگی به کوردها در قرن شانزدهم اجتناب می‌ورزد. همچنین استدلال ما ایده‌ی عباس ولی درباره دیالکتیکِ «حاکمیت » (ترکی، فارسی، عربی) و «بی‌دولتی» کورد را به عنوان دینامیسم کلیدی ناسیونالیسم کوردی در خود جای می‌دهد. اما از تنش بین جنبه‌های تحلیل پساساختارگرایانه و مارکسیستی در روایت ولی دوری می‌کند. این امر از طریق ادغام روایت سطح

[۱۵] Aufhebung
[۱۶] Self-comparison

میانی ولی از ناسیونالیسم کوردی در روایتی گسترده‌تر و از حیث نظری صریح‌تر از شرایط فراگفتمانی، از نظر تاریخی خاص و از لحاظ بیناجوامعی فراتعین یافته‌یِ[۱۷] زمینه‌های حاکمیتِ مدرن (سرمایه‌داری) به عنوان وجه تمایز بنیادین ملت و ناسیونالیسم انجام می‌گردد.

ادامه‌ی مقاله به دو بخش اصلی تقسیم شده است. در ابتدا، نظریه‌ی توسعه‌ی ناموزون و مرکب را معرفی می‌کنیم و نشان می‌دهیم چگونه بر درون‌محوری غلبه می‌کند. این امر امکان نظریه‌پردازی منسجمی درباره ابهام تاریخی ملت‌ها و ملی‌گرایی‌ها به عنوان نتیجهٔ توسعهٔ بیناجوامعی -نه درونی یا جهانیِ-مدرنیته‌ی سرمایه‌داری فراهم می‌کند.[۱۸] در گام دوم و پایانی، ظهور و سقوط جمهوری کوردستان را در چارچوب نظری توسعه‌ی ناموزون و مرکب بازآفرینی می‌کنیم. در نتیجه گیری، استدلال خود را به اجمال بازگو می‌کنیم و به طور خلاصه پیامدهای گسترده‌تر آن را مورد اشاره قرار می‌دهیم.

۲. فراسوی درون‌محوری: توسعه ناموزون و مرکبِ ملت

همانطور که در بالا ذکر شد، درون‌محوری محصول یک تلقی به‌لحاظ هستی‌شناختی تکین از امر اجتماعی است (متین، ۲۰۱۳: ۸؛ روزنبرگ، ۲۰۱۶:

---

[۱۷] Intersocietally overdetermined

[۱۸] در اینجا، تمایز بین پدیده‌های «جهانی» (یا «فراملی») و پدیده‌های «بیناجوامعی » (یا «بین المللی») حایز اهمیت است. دسته‌ی نخست، علیرغم وضعیت «کثرت جوامع» پدید می‌آیند و عمل می‌کنند، درحالی که دسته دوم، دقیقا به دلیل وضعیت کثرت جوامع شکل می‌گیرند (ما این صورت‌بندی را مدیون جاستین روزنبرگ هستیم).

۱٤۰). از این رو، غلبه بر آن مستلزم یک هستی‌شناسی اجتماعی متکثر در معنای همزیستی تعاملی جوامع متعدد است.[۱۹] ایده‌ی «توسعه‌ی ناموزون و مرکب» لئون تروتسکی دقیقاً بر چنین فرضی استوار است. این ایده از به رسمیت شناختن «ناموزون» بودنِ بنیادین واقعیت اجتماعی آغاز می‌شود (تروتسکی، ۱۹۸۵: ۲۷). ناموزونی به لحاظ نظری، کثرت جوامع و تفاوت توسعه‌ای را پیش‌فرض قرار می‌دهد. از درون اصلِ بنیادین ناموزونیِ بیناجوامعی، اصلِ دوم، یعنی «توسعه‌ی مرکب» شکل می‌گیرد [که به تعبیر تروتسکی عبارتست از] «ترکیب مراحل مختلف سفر در یکدیگر، آمیزش گامهای مجزا که به ملغمه‌ای از اشکال کهن با اشکال معاصرتر منجر می‌شود (تروتسکی، ۱۹۸۵: ۲۷). شایان یادآوریست که این در هم آمیختگی همان درونمایه‌ی تاریخی-اجتماعی ابهامِ تاریخی ملت، یعنی خصلتِ ژانوس‌وار آن است.

[۱۹] در اینجا، «جوامع» در معنای وسیع کلمه، عبارت‌اند از«تمامی اشکال تاریخی انسجام اجتماعی در قالب کلیت‌هایی که به‌طور متقابل شناسایی می‌شوند» (متین، ۲۰۱۳: ۳). «امر جامعه‌ای» زمانی پدیدار می‌شود که این «کلیت‌ها» از طریق توسعه‌ی تعاملی خود، تعریفی سیاسی می‌یابند (روزنبرگ، ۲۰۱۰). در این استدلال «جامعه‌ای» معادل «societal» است که معادل مناسبی در فارسی ندارد و با [امر] «اجتماعی» متفاوت است.

توسعه‌ی مرکب به واسطه سه سازوکار کلیدی تحقق می‌یابد : «امتیاز عقب ماندگی تاریخی»[۲۰] ، «تازیانه‌یِ ضرورت بیرونی»[۲۱] و «جایگزینی»[۲۲] (بنگرید به متین، ۲۰۱۳: ۱۹-۱۷).[۲۳] امتیاز عقب ماندگی تاریخی «امکان، یا بهتر است بگوییم ضرورتِ، بهره‌گیری از هر آنچه در دسترس است را پیش از موعد معینی فراهم می‌آورد و بدین‌سان، جهش از روی سلسله مراحل میانیِ [توسعه‌ی تاریخی] را میسر می‌سازد» (تروتسکی، ۱۹۸۵: ۲۷-۲۶). «تازیانه‌یِ ضرورتِ بیرونی» دربرگیرنده‌ی وضعیت‌هایِ به لحاظِ ژئوپولیتیکی شکل گرفته‌یِ

---

[۲۰] The privilege of historical backwardness

این مفهوم ساخته‌ی لئون تروتسکی است. تروتسکی باور داشت این امتیاز به کشور عقب مانده اجازه می‌دهد و یا بهتر است بگوئیم که او را وادار می‌سازد که پیش از هر موعد معینی چیزهای آماده را اقتباس کند [منظور اقتباس از تجربهٔ تاریخی جوامع پیشرفته اروپایی است] و در این راه از روی رشتهٔ کاملی از مراحل بینابینی بجهد. او می‌نویسد «وحشیان تیر و کمان را یکباره دور می‌اندازند و تفنگ به دست می‌گیرند بدون آنکه راهی که در گذشته ما بین این دو سلاح وجود داشت بپیمایند. پیش افتادن کنونی اقتصاد ایالات متحده و آلمان از اقتصاد انگلستان درست به دلیل عقب‌ماندگی رشد سرمایه‌داری در آن دو کشور میسر شده است... [از این رو] تکامل ملت‌هایی که از لحاظ تاریخی عقب مانده‌اند ، الزاماً به ترکیبی خاص از مراحل مختلف روند تاریخی منجر می‌شود. تکامل انها به طور کلی خصلتی پیچیده و مرکب و عاری از طرح [از پیش موجود] پیدا می‌کند. (لئون تروتسکی، تاریخ انقلاب روسیه، ترجمه سعید باستانی، تهران ، شرکت نشر فانوسا ،۱۳٦۰ چاپ اول، جلد اول ، صفحه ۱۷و۱۸). مترجم [تمامی اضافات مترجم با حرف "م" مشخص شده‌اند].

[۲۱] The whip of external necessity

[۲۲] Substitution

[۲۳] استفاده ما از اصطلاح «عقب ماندگی» به‌هیچ‌وجه به معنای ابراز یک قضاوتِ اخلاقی نیست (بنگرید به. کنِی پاز، ۱۹۷۸: ٦۳). ما نیز همچون تروتسکی، از این واژه را برای متمایز کردن یک وضعیت بسیار پویا و خلاق استفاده می‌کنیم که نوعی منحصر به فردبودن اجتماعی-تاریخی را در بردارد؛ وضعیتی که با اصطلاحاتی نظیر «کمتر توسعه‌یافته» یا «توسعه‌نیافته» قابل بیان نیست. برای نمونه‌ای از تحلیل مدرنیزاسیون اروپایی از دریچه‌ی مفهوم «عقب ماندگی» بنگرید به شیلیام، ۲۰۰۹.

«مقایسه‌ی اجباری»[۲۴] (بارکر، ۲۰۰۶: ۷۸) و «مدرنیزاسیون تدافعی»[۲۵] است (بنگرید به متین، ۲۰۱۳: ۵۷-۵۶). همچنین، «جایگزینی» به وضعیتی در کشورهای عقب‌مانده اشاره دارد که دربرگیرنده‌ی به کارگیری جایگزین‌های مختلف بومی و خارجی به جای عاملیت، نهادها، ابزارها، مصالح یا روش‌های فرآیندهای پیشین توسعه سرمایه‌داری است (متین، ۲۰۱۳: ۱۹).

ناموزون و مرکب بودنِ ذاتیِ فرآیند تاریخی به این معناست که «توسعه» فرآیندی ذاتاً تعاملی و چندخطی است. از این رو، [مفهوم] توسعه ناموزون و مرکب – در سطح یک «انتزاع عام »[۲۶] (روززنبرگ، ۲۰۰۶: ۳۱۹) – بیانگر در هم‌تنیدگی الگوهای توسعه‌ی جوامع گوناگون به گونه‌ایست که همزیستی تعاملی آنها، برسازنده موجودیت فردی هریک از آن‌هاست و بالعکس (متین، ۲۰۱۳: ۱۷-۱۶). بنابراین، این نظریه پیامدهایِ کلیدی کثرت جوامع، یعنی «تفاوت، همزیستی، تعامل، ترکیب و تغییرِ دیالکتیکی» را در بر می‌گیرد (روزنبرگ، ۲۰۱۶: ۱۴۱-۱۳۵).

در اینجا، توجه به تفاوت بنیادین میان نظریه‌های «توسعه‌ی ناموزون و مرکب» و «توسعه‌ی نامتوازن»[۲۷] حائز اهمیت است. نظریه توسعه‌ی نامتوازن، که تلویحا زیربنای برخی از نظریه‌های مدرنیستی ناسیونالیسم (برای مثال، گلنر، ۱۹۸۳؛ هابزباوم، ۲۰۰۰) را تشکیل می‌دهد، از پویایی‌های درونی سرمایه‌داری

---

[۲۴] Coercive Comparisons
[۲۵] Defensive Modernisation
[۲۶] General abstraction
[۲۷] Uneven development

استنتاج می‌شود. در نتیجه، نقشِ عِلّیِ کثرتِ جوامع (ناموزونی) و ملغمگی جامعه شناختی (ترکیب) را که در نظریه‌ی توسعه ناموزون و مرکب محوریت دارند نادیده می‌گیرد.

توضیح بدیل ما برای ابهام تاریخی پدیده‌ی ملت که در چارچوب نظریه‌ی توسعه ناموزون و مرکب صورت‌بندی شده است، مدرن بودن ملت را به شکل مدرنِ حاکمیتِ آن، یعنی «سُورینتی» یا «حاکمیت ملی»[۲۸] گره می‌زند (اندرسون، ۲۰۰۶: ٦؛ متین، ۲۱۹)؛ «حاکمیت ملی» یا «سُورینتی» یعنی آن شکل مشخصا مدرن حکمرانی که ریشه در «انباشت بدوی»[۲۹] به عنوان خاستگاه تاریخی سرمایه‌داری دارد (مارکس، ۱۹۹۰: ۹۰۷-۸۷۳). انباشت بدوی دو پیامد حیاتی و درهم‌تنیده داشت. نخست، با گسستن پیوندهای میان‌فردی پیشاسرمایه‌دارانه در قالب «اجتماع»[۳۰]، فردِ انتزاعی[۳۱] را از خلال برکندن اشخاص انضمامی و باز کاشتن آنها در روابط کالامحورِ «جامعه»[۳۲] پدید آورد. انتزاع‌های خشونت‌آمیزِ دخیل در این فرآیند هم امکان و هم ضرورت پیدایش «ملت» را در مقام یک

---

[۲۸] «حاکمیت ملی» معادل دقیقی برای واژه مورد نظر ما، یعنی «sovereignty»، نیست اما به دلیل رایج بودن این واژه در فارسی ما هم به ناچار از آن استفاده می‌کنیم.

[۲۹] Primitive accumulation

«انباشت بدوی» به روند خشونت آمیز جدایی تولیدکنندگان مستقیم از ابزار تولید اشاره دارد که برای اولین بار در انگلستان از اواخر قرن پانزدهم به بعد رخ داد و مبنای پیدایش مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و نیز کار مزدی شد. از نظر مارکس انباشت بدوی پیشنیاز تاریخی تشکیل روابط اجتماعی-تولیدی سرمایه‌دارانه است (مارکس ۹۰۷-۸۷۳ : ۱۹۹۰).

[۳۰] Gemeinschaft

[۳۱] Asbtract individual

[۳۲] Gesellschaft

«انتزاع انضمامی»[۳۳] بازپیونددهنده فراهم ساختند. این بازپیونددهندگیِ ملت از خلالِ ارائه‌یِ برابری صوری[۳٤]، هویتِ جمعی، کرامت فردی، همبستگی افقی و سرنوشت مشترک، جهان افسون‌زدایی‌شده سرمایه‌داری[۳۵] (وبر، ۱۹۷۰: ۵۱) را باز افسون‌مند می‌کند (بنگرید به گرینفلد، ۲۰۱۲: ۲).

پیامد دوم انباشت بدوی سیاست‌زدایی از روابط بلافصلِ انباشت بود که از خلالِ تبدیل استثمار به یک فرآیند قراردادی صورت گرفت که بر اساس آن استثمارگر و استثمارشونده در جایگاه طرف‌هایی به لحاظ حقوقی برابر قرار می‌یابند. این امر مستلزم «جداییِ نهادیِ امر اقتصادی از امر سیاسی» بود (وود، ۱۹۸۱) وضعیتی که امکان شکل‌گیری دولتِ مدرن به مثابه‌ی دولت سیاسی، انتزاعی و غیرشخصی را فراهم آورد (سِیر به نقل از مارکس، ۱۹۹۱: ۷۲). [«دولتِ سیاسی» ناظر به وضعیتِ جدایی دولت مدرن] از «بازار» به مثابه‌ی عرصه‌یِ به اصطلاح خودمختارِ انباشت خصوصی و رقابتی است. این دو پیامد در دولتِ مدرن دارایِ سُورینتی (حاکمیت ملی) تجسم سیاسی می‌یابند، شکل تاریخیِ خاص دولت که واحد بنیادین نظم جهانی مدرن را تشکیل می‌دهد؛ نظمی که مشخصه‌ی آن همزمانیِ سلسله‌مراتب مادّی و آنارشیِ (فقدان سلسله مراتب) صوری (حقوقی) میان دولتهای مدرن است (روزنبرگ، ۱۹۹٤). دولت مدرنِ

---

[۳۳] Concrete abstraction
[۳٤] Formal Equality
[۳۵] Capitalism's Disenchanted World

دارای سُورینتی (حاکمیتِ ملی)، همچنین شکلِ سیاسی متمایز تاریخیِ ملت محسوب می‌شود (متین، ۲۰۱۹).

با این حال، ظهور اولیه سرمایه‌داری در انگلستان، سرمایه‌داری انگلیسی را به «منطق تقدم تاریخی»[۳۶] مجهز کرد. این وضعیت تکرار آن ترتیبِ تاریخی – که در آن توسعه‌یِ سرمایه‌داری پیش از تشکیل ملتِ دارای سُورینتی (حاکمیت ملی) رخ می‌دهد – را در جوامع دیگر منتفی کرد. این امر ناشی از آن بود که سرمایه‌داری انگلستان خود از دل فرآیندی پیچیده از توسعه‌ی ناموزون و مرکب سر برآورده بود که در آن انباشت امپریالیستی و استعماری در خارج با انباشت بدوی در داخل [انگلستان] همزمان شده بود (نان، ۱۹۷۷؛ بنگرید به. آنیه‌واس و نیشانجی اوغلو، ۲۰۱۵). در واقع، مارکس غارتِ استعماری، برده‌داری و استثمار مردمان غیراروپایی را به عنوان «لحظه‌های اصلی انباشت بدوی» تعریف می‌کند (مارکس، ۱۹۹۰: ۹۱۵). این وضعیت، تکمیل سیاسی انقلاب بورژوایی انگلستان را به تعویق انداخت و بدین ترتیب، یک نظم سیاسی بنیان نهاد که همزمان هم نمایندگی محور [۳۷] [دموکراتیک] بود و هم اشرافی[۳۸] (نان، ۱۹۷۷: ۲٤٦-۲٤۱). این وضعیت همچنین یک نیاز استراتژیک برایِ کاهشِ تاکید بر شاخص‌های

---

[۳٦] Logic of Priority

[۳۷] Representative

[۳۸] استدلال ما به طور انتقادی از آثار نافذ تام نان بهره می‌برد. با این حال، چارچوب نظری ما با او تفاوت دارد زیرا نان هیچگاه به طور کامل به پیامدهای نظری گسترده‌تر این مشاهده خود نپرداخت آنجا که می‌نویسد «کثرت سیاسی (وجود دولت‌های متعدد) ماهیت جهان‌بینی مارکسیستی را به چالش می‌کشد (نان، ۱۹۷۷: ۸۸). ما استدلال می‌کنیم که «توسعه‌ی ناموزون و مرکب» شامل گنجاندن دیالکتیکی یک سویه‌ی سوم، یعنی سویه‌ی بیناجوامعی، در پیش‌فرض بنیادی « رابطه‌ی دوگانه» در ماتریالیسم تاریخی است (متین، ۲۰۱۳: ۱٥٤-۱٥۳).

قومی-زبانیِ هویت جمعی به نفع پررنگ شدن ایده‌هایِ انتزاعی‌تری همچون «رسالتِ متمدن‌سازی»، «بار مرد سفید» و «وفاداری به نهادها، نه یک ملت» ایجاد کرد (کوومار، ۲۰۰۰: ۵۸۰، ۵۹۱، ۵۸۹). این پیامد دوم، توسط این واقعیت هم تقویت می‌شد که دولت بریتانیا حتی در قلمرو اصلی خود (متروپل) نیز، یک امپراتوری چندملیتی بود که سلسله‌مراتب عملا موجود میان انگلیسی‌ها، اسکاتلندی‌ها، ایرلندی‌ها و ولزی‌ها را در بر می‌گرفت، [وضعیتی که نیاز به عدم برجسته‌سازی تفاوتهای زبانی-فرهنگی در تعریف هویت ملی بریتانیای مدرن را تقویت می‌کرد]. این دو عامل، خصلتِ توسعه‌ای منحصر به فردی به ملت امپراتوری بریتانیا اعطا کرد که امکان تکرارپذیری یا «الگوبرداری»[۳۹] آن را ناممکن می‌ساخت.

با این وجود، علیرغم پیکربندی منحصر به فرد و غیر قابل تکرار ترکیبِ حاکمیت مدرن و ناسیونالیسم امپریالیستیش، سرمایه‌داری بریتانیا فشار ژئوپلیتیکیِ فزاینده و مقاومت‌ناپذیری را بر نظام‌های سیاسی غیر سرمایه‌داری همزیست با خود، به ویژه فرانسه، اعمال می‌کرد. فرانسه با بسیج و سازماندهی جمعیت خود از طریق تمرکز سیاسی و فرهنگی به این فشار پاسخ داد. این امر در قانون نظام وظیفه (پدیده شهروند-سرباز)[۴۰] و قوانین مدنی فرانسه انقلابی تجسم یافت. از این رو، جایگزین کردنِ ملت به مثابه‌ی «جمع غیر شخصی» توسط فرانسه‌ی انقلابی به جای «فرد انتزاعی»[۴۱] سرمایه‌داری بریتانیا که ریشه

---

[۳۹] Modularity
[۴۰] Levée en masse
[۴۱] Abstract Individual

در فرآیندهای انباشت بدوی داشت، به الگویی برای بقاء ژئوپلیتیکی در نظام‌های سیاسی غیرسرمایه‌داری از ژاپن و روسیه گرفته تا امپراتوری‌های عثمانی و قاجار بدل گشت. بنابراین، این دولتهایِ خراج‌ستان از طریق ساختن ملت‌هایِ تکینِ از نظر فرهنگی و زبانی همگون به مقابله با فشارهای ژئوپلیتیکی و تعدی استعماری دولت‌های اروپاییِ در حال مدرنیزاسیون برخاستند. این روند، مردمان درونِ قلمروِ این دولتهای غیرسرمایه‌داری که فرهنگ و زبانشان با فرهنگ و زبانی که «ملت» به اجبار بر شالوده‌یِ آنها ساخته شده بود متفاوت بود را در مسیر غیریت سازی و حذف قرار داد. این امر این مردمانِ [بی‌دولتِ] به زور «اقلیت شده»[۴۲] را به سوی تخاصم با دولت-ملت تکینِ سوق داد. آنها [به وضعیت جدید فرودستی خود] با پروژه‌های ناسیونالیستی واکنش نشان دادند. ناسیونالیسم کوردی محصول همین فرآیند گسترده‌تر توسعه ناموزون و مرکب مدرنیته‌ی سرمایه‌داری در اوراسیا است.[۴۳]

---

[۴۲] Minoritised

[۴۳] این استدلال همچنین پرتو جدیدی بر پدیده «ناسیونالیسم نخبگان» می‌اندازد (ویت‌مایر، ۲۰۰۳). نخبگان و روشنفکران پیشاسرمایه‌داری به دلیل اشغال فضاهای سیاسی و فکری آستانه‌ای در معرض یا تعامل مستقیم سیاسی-بوروکراتیک و/یا تعامل غیر مستقیم ایدئولوژیکی-گفتمانی با نظام‌های سیاسی و جوامع «دیگر» قرار داشتند. در نتیجه، آنها دارای امکان و گرایش به توسعه‌ی یک مفهوم زودهنگام از هویت جمعی بودند که گسترده‌تر و انتزاعی‌تر از تصور افراد عادی جوامع‌شان از هویت جمعی بود. با این حال، دگرگونی ناسیونالیسم نخبگانی به ناسیونالیسم مردمی در درجه اول نه به واسطه استحکام گفتمانی آن، بلکه به دلیل رشد شرایط جامعه‌شناختی که زیربنای حاکمیت مدرن به عنوان هسته‌ی تاریخی ناسیونالیسم است به وقوع می‌پیوندد.

۳. توسعه ناموزون و مرکبِ جمهوری کوردستان

جمهوری کوردستان حاکمیت مدرن را با مناسبات اجتماعی پیشامدرن درهم‌آمیخت. این امر بازتاب‌دهنده موقعیت استراتژیک روژهه‌لات در کانون تلاقی فرآیندهای گسترده‌تر بین‌المللی و منطقه‌ایِ رقابت ژئوپلیتیک و توسعه سرمایه‌دارانه بود. برای ترسیم خطوط اصلی این فرآیند تعاملی، ما روایتِ بدیل خود از ظهور و سقوط این جمهوری را در سه بخش به هم پیوسته و مبتنی بر توالی ساختاری « توسعه ناموزون و مرکب»، یعنی ناموزونی ، ترکیب، و توسعه ارائه می‌دهیم.

ناموزونی: پیرامونی‌شدن توسعه‌ای و آستانگی ژئوپلیتیکی

این بخش به تبیینِ پویایی‌های متعدد و متمایز مکانی-زمانی می‌پردازد که تلاقی آنها در [منطقه‌یِ] موکریان، زمینهٔ زاینده‌یِ جمهوری کوردستان به عنوان یک فُرم سیاسی ملغمه‌ای را فراهم کرد. این جمهوری در ژانویه ۱۹٤٦ در شهر مهاباد، واقع در منطقه موکریان در روژهه‌لات تأسیس شد. موکریان که در شمال غربی ایران واقع شده است، نوک شمالی روژهه‌لات را تشکیل می‌دهد. این منطقه پس از نبرد چالدران در سال ۱۵۱٤ -که اغلب به عنوان اولین تقسیم کوردستان شناخته می‌شود- به تدریج تحت حاکمیت امپراتوری صفوی قرار گرفت. در طول «قرن طولانی نوزدهم»، کوردستان در کانون تلاقی سه بُردار ناموزونی واقع شده بود. نخستین بردار، محوری غربی-شرقی بود که از اروپای غربی تا غرب آسیا امتدا می‌یافت و ترسیم کننده‌یِ آرایشِ به لحاظ زمانی-مکانی نامتقارن و پلکانیِ مدرنیزاسیون سیاسی و اقتصادی بود. در منتهی‌الیه شرقی این

بُردار، دولت‌های روسیه (شوروی)، عثمانی (ترکیه) و قاجار (ایرانی) قرار داشتند. دومین بُردار ناموزونی، یک فضای مرکز-پیرامون از توسعه نابرابر را در بر می‌گرفت که در آن مناطق کوردستانی در چارچوب اقتصادهای سیاسی کلان‌تر دولت‌های حاکم بر آن‌ها، پیرامونی‌سازی می‌شدند؛ دولت‌هایی که خود نیز به نواحی پیرامونی نظام جهانی مدرن تبدیل شده بودند. بُردار سوم ناموزونی شامل پویایی‌های ژئوپلیتیکی ناشی از موقعیت [جغرافیایی] موکریان در نقطهٔ تلاقی مرزهای ترکیه، روسیه و ایران بود. این ناموزونی چند بُرداری به گونه‌ای استراتژیک اقتصاد سیاسی و پویایی‌های توسعه‌ای موکریان و به طور کلی‌تر کوردستان را شکل داد.

تا قبل از قرن نوزدهم، کوردستان تحتِ سلطه‌یِ مناسبات اجتماعی قبیله‌ای و نیمه فئودالی[٤٤] قرار داشت و از نظر سیاسی در قالب امیرنشین‌های نیمه مستقل سازمان‌یافته بود که تحت سیادت صوریِ یکی از دو امپراتوری عثمانی و یا صفوی (و بعدها قاجار) قرار داشتند (یادرگی، ۲۰۱۷: ٦٥). رقابتِ ایدئولوژیک و ژئوپلیتیکِ مستمر میان این امپراتوری‌ها به امیرنشین‌های کورد این امکان را می‌داد تا از گزینه‌ی تغییر وفاداری همچون اهرمی مؤثر برای کسب سطوحی از خودمختاری محلی استفاده کنند که به مراتب بالاتر از خودمختاری مناطق نزدیکتر به مراکز امپراتوری بود (همان، ۷۱-۷۰). این پیکربندی سیاسی

[٤٤] «نیمه فئودالی» چرا که برخلاف فئودالیسم اروپایی، دهقانان وابسته به زمین نبودند (بنگرید به. متین، ۲۰۰۷).

غیرمتمرکز[۴۵]، که ریشه در شیوه تولید خراج‌گزارانه[۴۶] این امپراتوری‌ها داشت، از اوایل قرن نوزدهم و تحت فشار تازیانهٔ ضرورت بیرونی ناشی از انقلاب‌های صنعتی و سیاسی در بریتانیا و فرانسه دستخوش دگرگونی‌های سریع شد. این انقلاب‌ها موازنه قوای از پیش موجود در اوراسیای غربی را به سود امپراتورهای اروپایی تغییر داده بودند، امپراتوری‌هایی که موفق شده بودند سمت و سوی روند «انباشتِ ژئوپلیتیکی»[۴۷] (تشکه، ۲۰۰۳: ۱۱۵-۹۵؛ بنگرید به. مارکس، ۱۹۹٤: ٤۹۱) امپراتورهای عثمانی و قاجار در اروپای مرکزی و شرقی و همچنین در قفقاز را متوقف و متعاقباً به نفع خود تغییر دهند. این بازآرایی ژئوپلیتیکی در حُکمِ تازیانهٔ ضرورتِ بیرونی عمل کرد و امپراتورهای عثمانی و قاجار را به‌سوی اجرای پروژه‌های «مدرنیزاسیونِ تدافعی» سوق داد (متین، ۲۰۱۳: ۵۵). محور اصلی این فرایند، تمرکزگرایی سیاسی و اداری با هدف افزایش درآمدهای امپراتوری بود که برای نوسازی نظامی و بقای ژئوپلیتیکی وابسته به آن ضرورت داشت. مصداق عینی این وضعیت، پروژه‌ی اصلاحات عثمانی تحت عنوان «تنظیمات» بود که برنامه اصلاحی «نظام جدید» قاجار نیز الگوبرداری محدودتری از آن محسوب می‌شد. یکی از قربانیان این اصلاحات، آخرین بقایای خودمختاری سیاسی کوردها بود که از اواسط قرن هفدهم و در پی انعقاد

---

[۴۵] حتی تا اواخر سال ۱۹۰۷، اصل ۹۰ متمم قانون اساسی که پس از انقلاب مشروطه ۱۹۰٦ تدوین شد و معمولا به عنوان لحظه‌ی تأسیس دولت-ملت ایران تلقی می‌شود، حاوی عبارت «ممالک محروسه» است.

https://fis-iran.org/en/resources/legaldoc/iranconstitution [accessed ۳۰ July ۲۰۲۱].

[۴٦] Tributary modes of production

[۴۷] Geopolitical accumulation

معاهدات صلح میان امپراتوری‌های عثمانی و صفوی به‌تدریج رو به تضعیف نهاده بود (یادرگی، ۲۰۱۷: ۷٤).

فروپاشی امیرنشین‌های کورد یک خلاء سیاسی برجای گذاشت. این وضعیت زمینه‌یِ مساعدی برای ظهور رهبران مذهبی فراهم کرد که به طور فزاینده‌ای نقشِ میانجی در منازعات درون‌گروهی و بین‌گروهی ایفا می‌کردند. با توجه ماهیتِ فراطایفه‌ای هویت‌های مذهبی، رهبران مذهبی برجسته‌یِ کورد – به ویژه آنها که به طریقت‌های تصوف مانند «نقشبندیه» – که از نظر سازمانی و ایدئولوژیک قدرتمند بودند – وابسته بودند دارای این گرایش و توانایی بودند که در مواجهه با قدرت‌های خارجی و در جهت منافع جمعی کوردها – که در غیر این صورت بر اساس خط‌کشی‌های قبیله‌ای و خویشاندی دچار تفرقه بودند – نقش رهبران سیاسی بالفعل را ایفا کنند . نمونه‌ی بارز این ژئوپلیتیکی‌شدن رهبری مذهبی را می‌توان در جنبش کوردی تحت رهبری شیخ عبیدالله در طی سال‌های ۱۸۷۹-۱۸۸۰ دید. شیخ عبیدالله به عنوان رهبر «اتحادیه‌ی کورد»[٤٨] که به‌تازگی تاسیس شده بود، می‌کوشید تا کوردستان عثمانی و قاجار را در قالب یک دولت واحد و مستقل کوردی تحت رهبری خود ادغام کند (جُوِیده، ۲۰۰٦: ۸۰؛ سلیمانی، ۲۰۱٦). این قیام در بستری تاریخی به وقوع پیوست که از یک سو در داخل متاثر از پیامدهای اجتماعی-اقتصادی عصرِ تنظیمات [عثمانی] بود و از سوی دیگر، در عرصه خارجی تحت تاثیر پیامدهای ژئوپلیتیکی جنگ روسیه و عثمانی در سال‌های ۱۸۷۷-۱۸۷۸ قرار داشت. مورد نخست، منطق‌های

[٤٨] Kurdish league

ژاکوبنی[۴۹] و سرمایه‌دارانه[۵۰] را در هم می‌آمیخت، آمیزشی که در قوانین ارضی سال‌های ۱۸۵۶-۱۸۶۷ و قوانین سربازگیری و تابعیت ۱۸۶۹ نمود یافته بود (دوزگون، ۲۰۱۷: ۲۶۸-۲۶۷). یورشِ حقوقیِ [پروژه‌یِ] تنظیمات به امتیازات فئودالی و قبیله‌ایِ موجود، پیامد ناخواسته‌یِ بُرّاتر شدنِ گفتمانی یک سوژگی سیاسی کوردی فراگیر را به همراه داشت. همچنین، جنگ روسیه و عثمانی –که طی آن عثمانی‌ها هزاران کورد را مسلح کرده بودند – به شکل ژئوپلیتیکی پیامدهای سرزمینی و سیاسی ناشی از قدرت‌گیری ارامنه با حمایت روسیه در مرزهای شکننده‌ی میان امپراتوری‌های روسیه ، عثمانی و قاجار را برای کوردها برجسته و ملموس ساخت. ماده‌یِ ۶۱[۵۱] معاهده‌یِ برلین[۵۲] در سال ۱۸۷۸، که امنیتِ منطقه‌ای ارمنی‌ها را در برابر چرکس‌ها و کوردها تضمین می‌کرد، هراس

---

[۴۹]منظور از منطق ژاکوبنی در قوانین ارضی سال‌های ۱۸۵۹-۱۸۶۷ این است که دولت عثمانی با پیاده کردن قانون ثبت و ضبط زمین‌ها، حاکمیت مستقیم از مرکز را جایگزین امیرنشینی کرد. این تمرکزگرایی اداری جوهره منطق ژاکوبنی (دولت–ملت متمرکز) در فرانسه بودکه بر اساس آن دسترسی به معاش، مالکیت، و ترقی اجتماعی نیازمند عضویت در ملت تازه تاسیس فرانسه بود که به شکلی تکین و همگون و از بالا تعریف شده بود. در واقع، ژاکوبنیسم ملغمه‌ای از سرمایه‌داری بریتانیا و سلطنت مطلقه‌ی فرانسه پیش‌از انقلاب بود که خود حاصل تعامل ژئوپولیتیکیِ فرانسه با انگلستانِ مبتنی بر سرمایه‌داری در چارچوب توسعه‌ی ناموزون و مرکب بود. م

[۵۰]اینجا منظور از منطق سرمایه‌دارانه تبدیل کنترل زمین در عصر تنظیمات به مالکیت خصوصی بر زمین بود که بدین ترتیب آن را قابل خرید و فروش و گشوده شدن به روی بازار جهانی می‌کرد. این منطق در واقع عملیاتی شدن منطق انباشت بدوی سرمایه و ادغام پیرامون در نظام سرمایه‌داری جهانی است. م.

[۵۱]در ایالتهای ارمنی‌نشین، باب عالی متعهد شد که به نفع ارمنیان اصلاحاتی انجام دهد و در برابر حملات کوردها و چرکسها از ایشان حمایت کند.م

[۵۲]کنگره برلین بزرگترین اجتماع سیاسی قدرت‌های بزرگ اروپا (پس از کنگرهٔ وین۱۲۳۰ . ۱۲۳۱/ ۱۸۱۵.۱۸۱٤ و پاریس ۱۸۵٦/۱۲۷۳) بود. محور مذاکرات و تصمیمات آن، تعدیل شرایط پیمان سان‌استفانو، روشن کردن وضع متصرفات عثمانی‌ها در بالکان و حل «مسئله‌ی شرق» بود. م

کوردها از چیرگی ارمنی‌ها در منطقه را تشدید کرد (جُوِیده، ۲۰۰٦: ۸۳) و ضرورت تدوین یک استراتژی سیاسی فراطایفه‌ای کوردی را برجسته ساخت.

خاستگاه قیام شیخ عبیدالله درون قلمرو عثمانی بود اما پیکان ژئوپلیتیکی آن به سرعت امپراتوری ضعیف‌تر قاجار را نشانه گرفت؛ امپراتوری‌ای که اکثریت شیعه‌اش بسیج سیاسی علیه آن با توسل به فرقه‌گرایی سنی[۵۳] را آسان‌تر می‌کرد. این قیام دیری نپایید و در پی ائتلافی عملا موجود میان عثمانی‌ها و قاجارها (اتش، ۲۰۱٤: ۷٥٤) که از پشتیبانی بریتانیا برخوردار بود، سرکوب شد. با این اوصاف، و به رغم گفتمان فرقه‌گرایانه‌ی سنی که بر مبارزه شیخ عبیدالله برای دولت‌خواهی کوردی سایه افکنده بود، قیام او تاثیری عمیق بر منطقهٔ موکریان برجای گذاشت، منطقه‌ای که در آن «تنها شمار اندکی از طوایف تابع شیخ نبودند» (همان، ۷۸٥). این قیام، بسترِ سیاسیِ رشد بعدی گفتمان ناسیونالیستی کورد را به دو طریق اصلی مهیا ساخت. نخست به طور مستقیم، از طریق صورت‌بندی و پیگیری طرحی صریح برای تشکیل دولتی فراگیر برای کوردها، هر چند مبتنی بر شکلی پیشامدرن و دودمانی از حاکمیت؛ و دوم، و به‌طور غیرمستقیم، از طریق تسریع تلاش‌های فی‌الحال جاری برای ترسیم قطعی مرز عثمانی-قاجار که به تثبیتِ بیشترِ حاکمیتِ مستقیم تهران بر مناطق مرزی کوردستان انجامید (همان، ۷٤٤-۷٤۳). این فرآیندِ تکه‌تکه‌سازی قلمرو اجتماعی کوردها میان عثمانی و ایران، احساسِ تقسیم سرزمینی را در میان کوردها تشدید کرد. این امر به نوبه‌یِ خود مستلزم پرورش یک پیش‌فرضِ منطقا مقدم بود مبنی

[۵۳] Sunni sectarianism

بر اینکه کوردها دارای وحدت و تمایز فرهنگی هستند و کوردستان از مرزهای مکانی مشخصی برخوردار بوده است.

در همین بستر گسترده‌تر بود که اندیشه ناسیونالیستیِ کوردی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، همزمان و در واکنش به توسعه‌ی ناموزون و مرکب ناسیونالیسم‌های ترکی و ایرانی تکامل بیشتری یافت. در اواخر قرن نوزدهم، وضعیت نیمه‌استعماری دولت‌های عثمانی و قاجار تثبیت شده بود؛ وضعیتی که در قالب اداره دیون عمومی عثمانی[٥٤] تحت حاکمیت اروپایی‌ها (کیدر، ۱۹۸۷: ۳۹-٤۲) و همچنین واگذاری امتیازاتِ تجاری و اقتصادی دولت قاجار به سرمایه‌داران اروپایی –که به ضرر بورژوازی بازاری بومی [یا سنتی] تمام می‌شد – نمود پیدا کرده بود. استعمارِ اقتصادیِ نهادینه‌شده در دولت‌های عثمانی و قاجار، اثر روانی ناشی از شکست‌های نظامی پیشین در برابر امپراتوری‌های اروپایی و از دست‌دادن‌های سرزمینی متعاقب آن، که بر نخبگان فکری و سیاسی سایه افکنده بود، را وخیم‌تر کرد. این شرایط درهم تنیده منجر به شکل‌گیری نوعی «آگاهی از عقب‌ماندگی»[٥٥] (شیلیام، ۲۰۰۹: ۷-٦) در میانِ نخبگان عثمانی و قاجار شد و آن‌ها را به تاملی انتقادی در مورد ریشه‌های ضعف ژئوپلیتیکی و عقب‌ماندگی اجتماعی-اقتصادی نظام‌های سیاسی خود و چگونگی غلبه بر آنها واداشت. در این راستا، آن‌ها به طور فزآینده‌ای به راهبرد ژاکوبنی مدرنیزاسیون – چه در گونه‌ی اصلی فرانسوی آن و چه در نسخه‌های تعدیل‌شده‌ی سیاسی آن در پروس، روسیه و ژاپن – متوسل شدند. نخبگان عثمانی و قاجار همچنین

[٥٤] Ottoman Public Debt Administration
[٥٥] Consciousness of backwardness

از تجربیات یکدیگر بهره بردند (تویلوغو، ۲۰۲۱). تأثیر فزاینده‌ی فعالیتهای این نخبگان، بازآرایی بنیادین در مناسبات دولت-جامعه در جهت «پیشرفت» و «توسعه» بود. عنصر کلیدیِ این پروژه‌یِ بازآرایی، ملی‌سازی هم‌زمان دولت و جامعه بود (مرعشی، ۲۰۰۸: ۱۳-۱۲). این فرایند شامل تمرکزگرایی سیاسی دولت و همگن‌سازی فرهنگی جامعه بود که به دولت-ملت نوظهور خصلت یک «دولتِ استعماری جانشین»[٥٦] (مرعشی، ۲۰۱٤: ۱۸) بخشید که همچون تازیانهٔ ضرورت بیرونی بر کوردستان عمل می‌کرد. بنابراین، ناموزونی سه‌گانه‌یِ موکریان، هم پویایی‌های توسعه‌ای و هم مولفه‌های تاریخی، ایدئولوژیک و سیاسی لازم برای شکل‌گیری جمهوری کوردستان به‌مثابه یک ژانوس سیاسی را فراهم آورد.

ترکیب: پیوندزدن حاکمیت ملی به جامعه‌ای فئودالی

این بخش مسیر گسترده‌یِ فرآیند توسعه‌یِ مرکب را که ناشی از ناموزونی کوردستان بود و یک شکل دولتی مدرن، یعنی جمهوری کوردستان، را به یک بافت اجتماعی پیشامدرن، یعنی موکریانِ فئودالی، پیوند زد، ترسیم می‌کند. این فرآیند به صورت تعاملی توسط یک جایگزینی استراتژیک و مهم هدایت می‌شد که زیربنای هر دو پروژه‌ی دولت-ملت سازی ایرانی و ترکی را تشکیل می‌داد. این جایگزینی همانا جانشینی «فرد انتزاعیِ» سرمایه‌داری انگلیسی با «جمعِ غیرِ شخصی» در قالب یک ملتِ ادعاییِ «ارگانیک» و «اصیل» مبتنی بر یک هویتِ

[٥٦] Surrogate colonial state

فرهنگیِ واحد و همگن با تاریخی خطی بود که به عقبه‌اش به دوران کهن می‌رسید. به عبارت دیگر، نسخه‌های ترکی و ایرانی ناسیونالیسمِ قومی،[۵۷] سیاسی سازیِ انقلاب فرانسه از پروژه‌یِ روشنگری را تقلید کردند که در آن مفهومِ مردمی با حقوق طبیعی جایگزین حکومتی سلسله‌ای با مشروعیت الهی شد (بیرکن، ۱۹۹٤: ۱۳٤-۱۳۳)[۵۸]. اما در موارد ایران و عثمانی [برخلاف فرانسه] ، «مردم» – به مثابهٔ سوژه‌ی مدرنِ تاریخ و حاکمیت – از پیش وجود نداشت. در نتیجه، این مفهوم از سوی نخبگان ملی‌گرا پیرامونِ فرهنگ‌ها و زبان‌های «ترکی» و «فارسی» تعریف و برساخته شد. این پروژه‌یِ سیاسی، فی نفسه[۵۹] کوردها و سایر جوامع غیر ترک و غیر فارس را [از تعریفِ مردم به مثابه سوژه‌ی حاکمیت] حذف کرد. در مورد ترکیه، این حذف در قالب انکار صریح موجودیت کوردها تجلی یافت. در مورد ناسیونالیسم ایرانی، این حذف شامل قرار دادن کوردها در پایین‌ترین سطح سلسه‌مراتبِ فرهنگی نژادپرستانه‌ای بود که در راس آن فرهنگ و زبان فارسی به عنوان هسته‌یِ هویت ملی ایرانی قرار داشت (بنگرید به. ضیاءابراهیمی، ۲۰۱۱). این تجربه‌هایِ انکار گفتمانی و سیاسی و حذف از طریق شمول[٦٠] کم و بیش بلافاصله منجر به مقاومت شبه‌ناسیونالیستی اولیه‌ی کوردها

---

[۵۷] Volkish

[۵۸] این وضعیت مشابه ایده‌ی پادشاه به مثابه «ضل‌الله» در فلات ایران بود.

[۵۹] Ipso facto

[٦٠] Exclusion through inclusion

مفهوم «طرد از طریق شمول» به این مسئله می‌پردازد که برخلاف ناسیونالیسم ترکی که هویت و جوهره‌ی کوردی را از اساس انکار می‌کند در مقابل ناسیونالیسم ایرانی لایه‌هایی از طرد و شمول را به صورت همزمان در مورد کوردها اعمال می‌کند. ناسیونالیسم ایرانی به طرد و انکار ماهوی کوردها دست نمی‌زند و همزمان که کوردها را بخشی اساسی از هویت ایرانی می‌داند (شمول) آنها را در پایین‌ترین سلسه

شد که به طور همزمان و در تعامل با ناسیونالیسم ترکی و ایرانی - و بعداً ناسیونالیسم عربی - ظهور و رُشد کرد. فوریتِ ظهور مقاومت شبه‌ناسیونالیستی کوردها تا حدی ناشی از این واقعیت بود که خودمختاری واقعی کوردها تحت ساختار سیاسی غیر متمرکز پیشینِ امپراتوری‌های عثمانی و قاجار در گذشته‌ای نه چندان دور قرار داشت و خاطره‌ی جمعی آن همچنان ملموس و زنده بود. اردلان، آخرین امیرنشین بزرگ کورد در قلمرو قاجار، تنها در اواخر دهۀ ۱۸۸۰م بود که خودمختاری خود - در نسبت با تهران - را از دست داد (باخش، ۱۹۸۱: ۳۷).

مبادیِ اصلی این پیش‌ملی‌گراییِ[۶۱] درحالِ عروجِ کوردی، روزنامه‌ها، احزاب سیاسی و تا حد کمتری، تولیدات هنری مدرن بودند. «کردستان» – اولین روزنامه‌کوردی – در سال ۱۸۹۷ در قاهره منتشر شد. همچنین، نخستین سازمان سیاسی کوردی، یعنی «انجمن تعالی و ترقی کورد»، در سال ۱۹۰۸م در استانبول تاسیس گردید (ایکیجی، ۲۰۲۱: ٤). این پلتفرمها یک فضای گفتمانی سیاسی را پیرامون هویت متمایز کوردی و حقوق مربوط به آن برای روشنفکران کورد بنیان نهادند و از طریق تعاملاتِ فرامرزی بین روشنفکران و فعالان سیاسی کورد در بخش‌های مختلف کوردستان بر مقیاس و تأثیر آن افزوده شد. این فرآیند

مراتب فرهنگی و نژادی قرار می‌دهد که بر آن اساس آنها را فاقد حق و توان خودحکمرانی تعریف می‌کند. از این نظر گفتمان ناسیونالیسم ایرانی و دیگر ناسیونالیسمهای غالب بر ملل بی‌دولت کاملا شبیه گفتمان استعماری کشورهای اروپایی در دوران کلاسیک استعمار غرب است که مردمان کشورهای مستعمره را به لحاظ سیاسی و تاریخی نابالغ و در نتیجه ناتوان از استقلال توصیف می‌کرد و استعمار را در واقع وظیفه‌ی متمدن‌سازی مردمان عقب‌افتاده مستعمرات تعریف می‌کرد. م

[۶۱] Proto-nationalism

زمینه‌ای، بستر را برای تکوین متعاقب ناسیونالیسم کوردی به‌معنای دقیق و کامل آن فراهم کرد.

چندین حزب ناسیونالیست کوردی دیگر در قلمرو پیشین عثمانی، یعنی کردستان جنوبی (عراق)، تأسیس شدند.این منطقه در دروان قیمومیت بریتانیا (۱۹۳۲-۱۹۲۱) و بعدها در دروه پادشاهی ملک فیصل دوم (۱۹۵۸-۱۹۳۹)، از سطوح نسبتا بالاتری از آزادی‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برخوردار بود. از جمله این تشکل‌ها می‌توان به حزب «هیوا» [امید] در سال ۱۹۳۵ و حزب «رزگاری کورد» [رهاییِ کورد] در سال ۱۹٤٥ اشاره کرد. حزب رزگاری کورد تحت تاثیر جناح کمونیستی‌اش مرسوم به «شورش» [انقلاب] به دنبال آن بود که «کوردستان بزرگ را متحد و آزاد سازد»، اصلاحاتِ فراگیر اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را به اجرا در آورد و با «امپریالیسم و ارتجاع مبارزه کند» (جُوَیده، ۲۰۰٦: ۲٤۱). تئاتر مدرن نیز بستری نیرومند برای بیان هنری ناسیونالیسم کوردی فراهم کرد (رستمی، ۲۰۱۹). این گفتمان ناسیونالیستی مدرن، از طریق جریان پیوسته‌ای از فعالان کورد و روزنامه‌ها و نشریاتی همچون «گلاویژ» [مُرداد]، «ژیان» [زندگی] و «هاوار» [فریاد] به موکریان راه یافت (بنگرید به ملا عزت، ۲۰۰۱: ۷۲). پیام این گفتمان با فضای فکری روشنفکران کورد در موکریان همسو بود؛ منطقه‌ای که پیش‌تر در پی قیام اسماعیل آقا سمکو (۱۹۱۸–۱۹۲۲) از نظر سیاسی به‌شدت برانگیخته شده بود.

جنبش سمکو از تلاقی فروپاشی اقتدار مرکزی در مناطق شمال غربی دولت قاجار در جریان جنگ جهانی اول و تأثیرات سیاسی گفتمان ناسیونالیسم کوردی در امپراتوری عثمانی که در برابر سیاست‌های تمرکزگرایانه اواخر عثمانی و

ترک‌های جوان ظهور کرده بود، پدیدآمد (بنگرید به. سلیمانی، ۲۰۱۷؛ ولی، ۲۰۱٤: ۱۲). جنبش سمکو، پروژه‌یِ سیاسی شیخ عبیدالله برای کوردستان را که چهل سال پیشتر مطرح شده بود، این بار در قالب گفتمانی آشکارا سکولارتر احیاء کرد. سمکو با کمک عبدالرزاق بدرخان، روزنامه کوردی «رۆژ کورد» (روزِ کورد) را منتشر کرد، مدارسی به زبان کوردی تأسیس نمود و سازمان‌های سیاسی‌ای همچون «کۆمەڵەی جیهاندانی» (انجمن شناخت جهان) و «کۆمەڵەی ئیستخلاسی کورد» (جمعیت رهایی کورد) را تأسیس نمود که به ترتیب در سال‌های ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ در خوی و ارومیه بنیان نهاده شدند (گوهری، ۲۰۰٤: ۲۲؛ حاجی‌آقایی، ۲۰۱۵: ۳۱٦). بنابراین، قدرت سیاسی و نظامی سمکو نیز، همچون جنبش شیخ عبیدالله، بر نیروهای عشیره‌ای استوار بود. با این وجود، جنبش سمکو از این حیث اهمیت داشت که نخستین جنبش کوردی علیه تمرکزگرایی سیاسی در ایران بود و از همان ابتدا نشانه‌هایی از سکولارشدن رهبری و گفتمان [سیاسی] را بروز می‌داد. درواقع، سید طه نهری، مشاور ارشد سمکو و نوه شیخ عبیدالله، در نامه‌ای به مقامات ایرانی، مطالبه‌یِ خودحکمرانی کوردها را مشابه خواسته‌های ملیت‌های اروپایی توصیف کرد.[٦٢]

در همین حال، ایده‌های بلشویکی از مرز گذشتند و به طور مستقیم یا به واسطه‌یِ آذربایجان به کوردستان رسیدند. گزارش شده است که قاضی محمد، رهبر آینده جمهوری کوردستان، در جریان جنگ جهانی اول با افسران بلشویک ارتش روسیه که مناطق شمال موکریان و آذربایجان را اشغال کرده بودد، در ارتباط

[٦٢] http://www.ekurds.com/english/Simkioyesikak۲.htm [accessed ۱٦ August ۲۰۲۱].

بوده است (بازیار، ۲۰۲۰: ٤٥-٤٤). در پی انقلاب بلشویکی روسیه در سال ۱۹۱۷ و سپس تشکیل جمهوری شورایی سوسیالیستی ایران در منطقهٔ شمالی گیلان در سال ۱۹۲۰، گروهی رادیکال و ضد فئودالی با نام «حمه بلشویک»[٦٣] که نام خود را از رهبرش اقتباس کرده بود، در سال ۱۹۳۷ در موکریان تشکیل شد (حسامی، ۱۹۹٦: ۱٤۱) همچنین، «حزب آزادی کوردستان» در ژوئن ۱۹۳۸ در موکریان اعلام موجودیت کرد (بازیار، ۲۰۲۰: ٥۳). اعضای این سازمان‌های سیاسی، هر چند نه منحصراً، اما عمدتاً از قشر اجتماعی کوچکی متشکل از کوردهای تحصیل‌کرده و خرده بورژوازی شهری برخاسته بودند. با این وجود، ظهور این سازمان‌ها نویدبخش جایگزینی تدریجی شخصیت‌های عشیره‌ای و مذهبی با روشنفکران نوظهور و خرده بورژوازی شهری به عنوان اقشار اجتماعی پیشرو در جنبش‌های سیاسی کوردستان بود. این روند مناقشه‌آمیز تا اواسط دههٔ ۱۹٦۰ تا حد زیادی تکمیل شد.

بدین‌ترتیب، تا اواخر دههٔ ۱۹۳۰، ناموزونیِ چندوجهی در موکریان به ترکیب ایده‌های ناسیونالیستی و کمونیستی در قالبی عمدتاً چپ‌گرایانه از ناسیونالیسم کوردی انجامیده بود؛ ناسیونالیسمی که در پی تحقق حاکمیت کورد در کوردستان بزرگ بود. این گرایشِ چپ‌گرای ناسیونالیسم کوردی، محافظه‌کاری مذهبی، قبیله‌گرایی و فئودالیسم را به مثابه‌ی سرچشمه‌های عقب‌ماندگی اجتماعی-اقتصادی و فرودستی سیاسی کوردها به‌چالش می‌کشید (کریمی، ۲۰۰۸). نمودِ

[٦٣] «حەمە هەتیو» یکی از کسانی بود که در جنگ جهانی اول و بعد از جنگ ارتش عثمانی با نیروهای روس که وارد منطقهٔ کوردستان شده بودند، متأثر از اندیشه‌های افسران سوسیال دموکرات به بلشویسم گرایش پیدا کرده بود و همراه با عده‌ای دیگر به بلشویک‌های مهاباد مشهور بودند. م

سازمانی این ناسیونالیسمِ چپ‌گرا در «جمعیت احیای کوردستان» – که در کوردی «کۆمەڵەی ژیانەوەی کوردستان» نامیده می‌شد و بیشتر با عنوان «کومله.ژ.ک.» شناخته می‌شد – تجلی یافت. این سازمان نشریه‌ی تاثیرگذارِ جنبش ملی‌گرایانه‌یِ کورد، یعنی «نیشتمان» (میهن)، را منتشر می‌کرد.[٦٤] کومله ژ.ک در سال ١٩٤٢م و پس از اشغال ایران از سوی بریتانیا و شوروی در سال ١٩٤١ تأسیس شد. با اشغال ایران رضا شاه پهلوی از قدرت عزل شد و در پی آن اقتدار دولت مرکزی در کوردستان فروپاشید. کومله ژ.ک همچنین شعبه‌هایی در هه‌ولیر (اربیل) و سلیمانیه در کوردستان عراق (صالح به‌نقل از شاپسندی، ٢٠٠٧: ٢) و چندین شهر ایران (هورامی، ٢٠٠٨: ١٢٠) تأسیس کرد. جهت‌گیری رادیکال و مدرنیستی کومله ژ.ک در ترکیب اعضای آن بازتاب یافته بود؛ اعضایی که عمدتا از روشنفکران، بازرگانان، خرده بورژوازی شهری و کارمندان دستگاه بوروکراتیک دولت مرکزی در کوردستان تشکیل می‌شدند (ملاعزت، ٢٠٠١: ٨٠-٧٦؛ گوهری، ٢٠٠٤: ٤٠-٣٠). حتی در آغاز، کومله ژ.ک سیاستی صریح برای محروم‌کردن روسای قبایل، مالکان فئودال و چهره‌های مذهبی از عضویت اتخاذ کرد. اما هنگامی که در سال ١٩٤٥ این سازمان از فعالیت‌های مخفیانه خود دست کشید و فعالیت علنی خود را آغاز کرد، این محدودیت‌های عضویت تعدیل شدند.

تغییر خط مشی کومله ژ.ک نتیجه‌ی یک معضلِ بنیادین بود که توسعه ناموزون و مرکبِ کوردستان پیش روی ناسیونالیسم نوظهور کوردی قرار داده

[٦٤] «کومه‌له» واژه‌ای کوردی به معنای «جامعه» یا «انجمن» است.

بود. این معضل عبارت از این بود که چگونه می‌توان در یک بستر اجتماعی پیشاملی، به بسیج ملی پرداخت. این معضل به حزب جانشین کومله ژ.ک، یعنی حزب دموکرات کردستان (KDP/حدک)[٦٥] که در ٢٤ اکتبر ١٩٤٥ در مهاباد تأسیس شد، به ارث رسید.[٦٦] برنامه سیاسی حدک کوششی برای ارائه‌یِ یک راه حل محافظه‌کارانه برای این معضل بود. این حزب به جای آنکه از طریق سیاست بازتوزیع زمین – به منزله‌یِ جایگزینی برای «انباشت بدوی» – در پی بسیج مستقیم دهقانان برآید، با مالکان فئودال و سران عشایر متحد شد؛ نیروهایی که زیربنای سیاسی و نظامی پروژه‌ی ناسیونالیسم کوردی را تشکیل می‌دادند که در جمهوری کوردستان تجسم‌یافته بود. با این کار، حدک از تحقق جامعه‌شناختی تمام‌عیار جمهوری به عنوان شکلی مشخصاً مدرن از حاکمیت اجتناب کرد یا دست کم آن را به تعویق انداخت. به عبارت دیگر، در غیاب «افراد انتزاعی» برآمده از مناسبات سرمایه‌داری - یعنی سوژه‌های مدرنِ ملت‌بودگی – جمهوری ناگزیر به «اشخاص انضمامی» متعلق به مناسبات اجتماعی پیشاسرمایه‌داری

---

[٦٥] عنوان رسمی حزب تا سال ١٩٧١، حزب دموکرات کوردستان بوده است. واژه «ایران» تنها پس از کنفرانس سوم حزب (پیش از کنگره سوم) در ١٩٧١ به عنوان رسمی حزب و داخل پرانتز [KDP(I)]افزوده می‌شود. این تغییر بازتاب صورتبندی مجدد گفتمان سیاسی حزب در یک چارچوب مارکسیستی-لنینیستی است که در آن مسئله کورد در ایران به‌عنوان بخشی از مبارزات منطقه‌ای و جهانی علیه امپریالیسم و استعمار اما در چهارچوب ایران دموکراتیک صورت‌بندی می‌شود. همچنین، در دسامبر ١٩٧٦ نام حزب رسما به «حزب دموکرات کوردستان ایران» (KDPI) تغییر پیدا می‌کند. این تغییرات را می‌توان از طریق روزنامه «کوردستان»، ارگان کمیته مرکزی حزب، پی گرفت. بنگرید به. کوردستان، شماره ٨، سپتامبر ١٩٧١ به‌بعد.

[٦٦] گفته می‌شود که انحلال دوفاکتویِ حزب کومله ژ.ک، و تغییر نام آن به حزب دموکرات کوردستان بنا به توصیه طرف‌های مذاکره‌کننده‌ی شوروی صورت گرفت تا این سازمان با گفتمان دموکراسی‌خواهی برآمده از دوران پس از جنگ جهانی دوم همسو شود.

متکی شدکه وفاداری سیاسی و هویت جمعی‌شان، بنابه تعریف، مادونِ ملی بود و به هرگونه فراخوان مستقیمِ گفتمان ناسیونالیسم کوردی بی‌اعتنا.[٦٧] مسیرِ جلب حمایت این نیروها از مسیر حاکمان مستقیم و بی‌واسطه‌شان، یعنی روسای قبایل و مالکان فئودال، می‌گذشت که هم بر منابع مادی و هم نیروی انسانی‌ای تسلط داشتند که حدک و جمهوری به‌شدت به آن نیازمند بودند. بیان ایدئولوژیک این وضعیت، تصوری کور-طبقاتی[٦٨] و آشکارا ازلی‌گرا از ملت کورد بود که بر ویژگی‌های فرهنگی و زبانیِ دیرینه، اگر نه فرازمانیِ، کوردها استوار می‌شد. از این رو، روزنامه‌یِ کوردستان، ارگان رسمی حدک و جمهوری، اظهار داشت که «ملت کورد از زمان‌هایِ بسیار دور در امواجِ مراحلِ تکامل بشری مشارکت داشته و متناسب با آن تکامل یافته است» (بازنشرشده در صالح و صالح، ٢٠٠٧: ٢٥٥).

این خود-فرودست‌سازی نخبگان ملی‌گرا در برابر قدرت و منافع پیشا-ملی در این واقعیت تجلی یافت که از ٧٣ نفر امضاءکننده اعلامیه‌یِ تأسیس حدک ٤٤ نفر از زمین‌داران بزرگ یا سران قبایل، و سه نفر از چهره‌های مذهبی بودند. اکثریت ٢٦ امضاءکننده‌ی باقی‌مانده نیز دارایِ خاستگاه‌های بورژوایی یا خرده بورژوایی بودند. با این حال، رهبر حزب، قاضی محمد، یک وکیل شهرنشین بود (بنگرید به. بازیار، ٤٢١-٤٢٠). مالکانِ زمین وابسته به ساختارهای قبیله‌ای و فئودالی به دو دلیل بنیادین به آرمان جمهوری پیوسته بودند: بازپس‌گیری قدرت

[٦٧] کمتر از یک دهه بعد، جنبش محمد مصدق برای ملی کردن صنعت نفت در ایران، دچار همان وضعیت «ناسیونالیسمِ بدون ملت» شد (متین، ٢٠١٣: فصل ۴).

[٦٨] Class-blind

سیاسی‌ای که مدرنیزاسیون استبدادی رضاشاه آن را تضعیف کرده بود، و جلوگیری از ادغام اداری موکریان در حکومت ملی آذربایجان که در تبریز مستقر و تحت رهبری کمونیست‌ها بود؛ ادغامی که شوروی خواهانش بود. سیاست‌های رادیکالِ اجتماعی-اقتصادی این حکومت (رُسّو، ۱۹۵٦: ۱۹) موجب هراس طبقات ممتاز کورد بود. در نتیجه، مادهِ نخست اعلامیهِ تأسیس حدک خواستار آن بود که «ملت کورد در ایران باید در اداره امور خود آزاد باشد و در چارچوب مرزهای ایران از خودمختاری برخوردار شود»[٦٩] (بازیار، ۲۰۲۰: ۸۸). سلطه‌ی سیاسی طبقات زمین‌دارِ فئودالی-قبیله‌ای در داخلِ حدک و جمهوری کوردستان، در ماهیتِ مبهم و محافظه‌کارانه‌یِ سیاست ارضی حدک نیز آشکار بود. ماده‌ی پنجم اعلامیه تأسیس حدک مقرر می‌کرد که «باید میان مالکان زمین و رعایا مصالحه‌ای حاصل شود که آینده هر دو طرف را تضمین کند» (همان، ۲۰۲۰: ۸۸).

خاستگاه طبقاتی رهبران جمهوری و جهت‌گیری اجتماعی-اقتصادی محافظه‌کارانه‌ی آن، نشان‌دهنده‌ی تناقض راهبردی ناسیونالیسم اولیه کوردی بود. این تناقض عبارت از این بود که ناسیونالیسم کوردی در یک بستر جامعه‌شناختی پیشاسرمایه‌داری پدید آمده بود؛ بستری که [برای شکل‌گیری] «ملت» به مثابه‌یِ اجتماع انتزاعی متشکل از افراد به لحاظ حقوقی برابر –که مشخصهٔ بارز مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری است – نامساعد بود. از این نظر،

[٦٩] این صورتبندی مبتنی بر خودمختاری از جمهوری با عناصر استقلال‌طلبانه‌ی قانون اساسی حدک تعارض دارد. ماده ١٦ و ١٧، حق حکومت خودمختار کوردستان برای برقراری روابط فرهنگی و اقتصادی بین المللی را تصریح می‌کند. ماده ١٨ نیز اذعان می‌کند که دولت کوردستان باید اختیار صدور مجوز برای استخراج معادن و منابع طبیعی کوردستان را داشته باشد (بازیار، ۲۰۲۰: ۴۲۲–۴۲۳).

ناسیونالیسم کوردی به دشمنان خود، یعنی ناسیونالیسم‌های ایرانی و ترکی (و بعدها عربی)، شباهت داشت. با این حال، ناسیونالیسم کوردی فاقد منابع سیاسی، اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک حیاتی‌ای بود که یک دولت از پیش موجود در اختیار ملی‌گرایان ایرانی و تُرک برای پیشبُردِ پروژه‌های دولت-ملت‌سازی‌خود قرار داده بود. بنابراین، توسعه‌ی مرکب جمهوری کوردستان با یک محدودیت ساختاری در درون خود همراه بود که در چارچوب منابع توسعه‌ای موکریان، غلبه بر آن ناممکن بود. همان شرایطی که امکان ظهور جمهوری را فراهم کرده بودند پیشاپیش استمرار و دوام آن را نیز ناممکن ساخته بودند.

توسعه: پیروزی در شکست

این بخش پایانی، شرح مختصری از نتایج سیاسی متوازی‌الاضلاع نیروهای تاریخی ناهم‌زمانی است که [وضعیتِ] آستانگیِ توسعه‌ای موکریان آن‌ها را به هم پیوند داده بود. جمهوری کوردستان، علیرغم تناقض‌های درونی‌اش، به لطف حضور نظامی شوروی در شمال ایران، نزدیک به یک سال خودحکمرانی رسمی کوردی را اعمال کرد؛ حضوری که عملا از جمهوری در برابر ارتش برتر دولت مرکزی در تهران محافظت می‌کرد. اما منابع پیشامدرنی که جمهوری از نظر ساختاری بر آن متکی بود ، مانع از آن شد که دستورکار ملی‌گرایانه‌ی مدرن آن فراتر از اصلاحات فرهنگی و آموزشی توسعه یابد. در بُعد نظامی، جمهوری بر نیروهای نظامیِ عشایری – از جمله نیروهای ملا مصطفی بارزانی که بعد از تهاجم نظامی ارتش عراق در تابستان ۱۹٤٥م به موکریان پناه برده بودند – استوار

بود (ایگلتون، ۱۹۶۳: ۹۲-۹۱). در واقع، جمهوری نه‌تنها برای مقاومت در برابر دولت مرکزی، بلکه برای مقابله با قبایل و مالکانی که از کاهشِ درآمدهایشان از محل فروش تنباکو به دولت مرکزی در تهران خشمگین بودند و مخالف جمهوری بودند نیز به نیروهای نظامیِ عشایرِ وفادار به جمهوری متکی بود. در عینِ حال، نیروهای عشایری از پذیرش رهبری سیاسی قاضی محمد، به‌عنوان یک روشنفکر، که «از طریق سازوکارهای نسبتا نامتعارفِ تشکیلات حزبی و پشتیبانی جمعیت شهری» به قدرت رسیده بود، اکراه داشتند (جویده، ۲۰۰۶: ۲۵۹-۲۵۸).

در چنین شرایطی، پروژه‌یِ ملی‌گرایانه‌ی جمهوری برای مدرنیزاسیون و تمرکزگرایی نظامی، فرهنگی و اداری، ناگزیر به نظام مالیات‌گیری روی آورد. درواقع، روزنامه کوردستان، ارگان رسمی جمهوری، مالیات‌ستانی را «روح ملت» توصیف می‌کرد (بازنشرشده در صالح و صالح، ۲۰۰۷: ۲۵). اما مالیات‌ها به طور مستقیم از سوی عشایر حامیِ جمهوری جمع‌آوری می‌شد؛ عشایری که هیچ رغبتی به تقسیم آن با جمهوری نداشتند. آن‌ها همچنین سکولاریزاسیون و عقلانی‌سازی اداری و سیاسی‌ای را که قرار بود مالیات‌گیری متمرکز منابع مالی آن را تأمین کند، تهدیدی علیه اقتدار سنتی خود می‌دانستند. این موضوع، زمینه‌ساز خصومت رهبران قبایل منگور، مامش، دهبوکری با جمهوری بود؛ خصومتی که دولت مرکزی در تهران از آن برای تضعیف و در نهایت نابودی جمهوری به طور کامل بهره برد (ملاعزت، ۲۰۰۱: ۳۱۱).

استراتژی دیگری که جمهوری در تلاش برای دورزدن اقتصادی زمین‌داران فئودال و سران قبایل دنبال می‌کرد، ترویج تجارت و کشاورزی بود. یک گام

اساسی در این مسیر، تاسیس «شرکت ترقی کردستان» با کمک چند تن از بازرگانان مهاباد بود. هدف از این طرح، تسهیل صادرات تنباکو، پنبه و کتیرا به اتحاد جماهیر شوروی و واردات کالاهای صنعتی از آنجا بود (سردشتی، ۲۰۱۱: ۱٤۹). اما موکریان زیرساخت‌های لجستیکی مستقلی برای تجارتِ مستقیم با اتحاد جماهیر شوروی در اختیار نداشت. دشواری دیگر این بود که اتحاد جماهیر شوروی اصرار داشت تعاملات خود با جمهوری کوردستان را از طریق حکومت ملی آذربایجان انجام دهد. بدین ترتیب، جمهوری در کوتاه مدت همچنان وابستگیِ عمیقی به حکومت ملی آذربایجان، مستقر در تبریز، داشت (ملاعزت، ۲۰۰۱: ۳۵۰). علاوه بر این، حکومت‌های کوردستان و آذربایجان بر سر مالکیت سرزمینی شهرهای ماکو، سلماس، ارومیه و میاندوآب اختلاف داشتند. وابستگی اقتصادی جمهوری به تبریز، توانِ سیاسی آن را در رویارویی با ادعاهای ارضی آذربایجان که از حمایتِ ضمنی شوروی برخوردار بود، تضعیف می‌کرد.

از این رو، جمهوری کوردستان اساساً یک پروژه‌ی ملی‌گرایانه‌یِ نخبه‌محور باقی ماند. این جمهوری در غیاب افراد انتزاعی کورد به عنوان مبنای اجتماعی حاکمیتِ مدرنِ خود پدید آمده بود. این وضعیت نتیجه‌یِ مستقیمِ توسعه‌ی ناموزون و مرکبِ کوردستان بود که به جمهوری شکل سیاسی نیرومندی از امتیاز عقب‌ماندگی تاریخی بخشیده بود. با این حال، همین شرایط متناقض، پاشنه آشیل سیاسی جمهوری نیز بود زیرا جمهوری را ناگزیر می‌کرد به نیروهای پیشاسرمایه‌داریِ متشکل از مالکانِ فئودال و سران عشایر متکی بماند؛ نیروهایی که بازتولید اجتماعی‌شان به روابط اجتماعی رسما سلسلهٔ مراتبی وابسته بود؛ روابطی که با روابط رسما افقیِ همبستگی –که از عناصر محوری پدیده‌یِ مدرنِ

ملت به‌شمار می‌روند – ناسازگار بود. بنابراین، جمهوری از اساس در برابر شوک‌های خارجی آسیب پذیر بود.

این شکنندگی جمهوری به‌طرزی مرگبار زمانی آشکار شد که اتحاد جماهیر شوروی نیروهای خود از شمال ایران را در فاصله آوریل تا می ۱۹٤٦ خارج کرد. دلایل فوریِ این عقب‌نشینیِ شوروی فشار دیپلماتیک آمریکا در سازمان ملل متحد و تسلیم رهبران شوروی به وسوسه‌ی پذیرش پیشنهاد ایران مبنی بر تأسیس یک شرکت مشترکِ نفتیِ شوروی-ایرانی[۷۰] – وعده‌ای که البته هرگز عملی نشد – بود. در دسامبر ۱۹٤٦، ارتش ایران نیروهای آذربایجان را شکست داد و حکومت ملی آذربایجان را در تبریز نابود کرد. قاضی محمد برای تسلیم مسالمت آمیز خود و مهاباد با ارتش ایران وارد مذاکره شد. در مقابل، قرار بود نیروهای ایرانی به جان و مال مردم کورد احترام بگذارند. یک توافق غیر رسمی حاصل شد. در اواسط دسامبر ۱۹٤٦، نیروهای ایرانی وارد مهاباد شدند. مدت کوتاهی پس از آن، قاضی محمد، برادرش صدر قاضی و پسر عمویش سیف قاضی دستگیر شدند. آنها پس از محاکمه در یک دادگاه نظامی مخفی، در ۳۱ مارس ۱۹٤۷ در میدان مرکزی مهاباد، «چوارچرا» (چهار چراغ]، به درآویخته شدند. بدین ترتیب،

---

[۷۰] این مسئله مربوط به مذاکرات قوام نخست وزیر ایران و سادچیکوف سفیر شوروی در ایران بود. در نخستین روزهای نوروز ۱۳۲۵ سادچیکوف پیرو مذاکرات مسکو و تهران پیشنهاد سه ماده‌ای خود را در اختیار قوام قرار داد. بر مبنای این پیشنهاد ، نیروهای شوروی ظرف ۵ تا ٦ هفته خاک ایران را ترک می‌کردند و دو کشور با تشکیل شرکت مختلطی که ٤ درصد سهام آن به ایران و ۵۱ درصد سهام به شوروی تعلق می‌گرفت و ظرف هفت ماه از تصویب مجلس می‌گذشت، بر سر نفت شمال به توافق رسیدند. پیشنهاد تصریح می‌داشت که آذربایجان مسئله‌ی داخلی ایران است و باید با مشارکت دولت و مردم آذربایجان حل و فصل شود. سرانجام سحرگاه ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ (٤ آوریل ۱۹٤٦) موافقتنامه‌ای سه ماده‌ای میان ایران و شوروی پیرامون خروج نیروهای ارتش سرخ، نفت و مسئله آذربایجان در تهران به امضا رسید. (حمید شوکت، در تیررس حادثه زندگی سیاسی قوام السلطنه، تهران، اختران ،۱۳۸۷، چاپ سوم ، صفحه۲۱۱-۲۱۲).م

جمهوری کوردستان به پایان رسید. این جمهوری به یکی از نخستن قربانیانِ جنگِ سرد و نظم جهانی دو قطبیِ درحال شکل‌گیری تبدیل شد. با این حال، این واقعه مصداقِ پدیده‌ی پیروزی در شکست بود، زیرا خاطره‌ی جمعی برخاسته از ظهور و سقوط جمهوری، بلافاصله به یک محرک سیاسی و نمادینِ تأثیرگذار برای ناسیونالیسم کوردی تبدیل شد، نقشی که همچنان ایفا می‌کند؛ ناسیونالیسم کوردیی که همگام با گسترش مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری در کوردستان، از حیث شتاب و نفوذ رشد کرده است (متین، ۲۰۲۰). در نتیجه، ظهور و سقوط جمهوری کوردستان را باید یک نقطه گره‌گاهی و استراتژیک در تاریخ ناسیونالیسم کوردی تلقی کرد؛ گره‌گاهی که تبارشناسی ایدئولوژیک و انسجام گفتمانی لازم را برای در شکل‌دهی به تخیلِ سیاسی کورد فراهم می‌آورد.

۴. نتیجه گیری

چگونه جمهوری کوردستان به مثابه‌یِ شکلی *مدرن* از دولت ملی می‌تواند در یک بستر اجتماعی-اقتصادی *پیشامدرن* ظهور کند؟ ما استدلال کرده‌ایم که پرداختن به این پرسش مستلزم راه‌حلی برای مسئلهٔ اساسی «درون‌محوری » در نظریه‌های اصلی ناسیونالیسم است که شالوده‌ی روایت‌های موجود از ناسیونالیسم کوردی را شکل می‌دهد. درون‌محوری، بُعد تعاملی توسعه‌یِ اجتماعی، از جمله شکل‌گیری ملت و ملی‌گرایی، را می‌پوشاند، و از این رو، در تبیین خصلتِ ژانوس‌وار ملت، یعنی ترکیب ویژگی‌های مدرن و پیشامدرن، ناتوان است. ما نشان داده‌ایم نظریه‌یِ توسعه ناموزون و مرکب به پشتوانه‌یِ هستی‌شناسی اجتماعی متکثر خود، بر درون‌محوری غلبه می‌کند و امکان

بازنظریه‌پردازی ملت را به عنوان اجتماعی انتزاعی فراهم می‌آورد؛ اجتماعی که مدرن بودنِ آن در شکل سیاسی حاکمیت سرمایه‌داری (سُورینتی) نهفته است که خود در یک شکل انتزاعی و غیرشخصی از دولت تجسم می‌یابد. این شکل مدرن از حاکمیت مبتنی بر فرد انتزاعی است که توسط توسعه سرمایه‌داری ایجاد شده و نخستین شکلِ نظامند آن در انگلستان رخ داده است.

با این حال، فشارهای ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی ناشی از ظهور سرمایه‌داری انگلیسی، مانع از تکرار خطی تجربه‌یِ تاریخی انگلستان از توسعه سرمایه‌داری و حاکمیت مدرن (سُورینتی) شد. تحت تازیانهٔ ضرورت بیرونیِ سرمایه‌داری انگلیسی، کشورهای غیرسرمایه‌داری پروژه‌های خودنوسازی تدافعی از بالا به پایین را آغاز کردند که شامل واردات گزینشی و «جایگزینیِ» اشکال و محصولات سرمایه‌داری با مصالح بومی و غیرسرمایه‌داری بود. این فرآیند، اشکال اجتماعی-سیاسی ترکیبی خلق کرد که نه با ارجاع به سرمایه‌داری و نه در چارچوب بسترهای پیشاسرمایه‌داری از قبل موجود، قابل توضیحند. مهم‌ترین مصداق این فرآیندِ دیالکتیکی، «ژاکوبنیسم» فرانسوی بود (دوزگون، ۲۰۱۷؛ بنگرید به. شیلیام، ۲۰۰۹). ژاکوبنیسم برابریِ رسمی شهروندانی را که به صورت جمعی سوژه حاکمیتِ مدرن را به‌عنوان ویژگیِ انحصاری «ملت» تشکیل می‌دادند، ازنظر سیاسی تدوین کرد. برخلاف ملتِ امپراتوری بریتانیا که متکی بر فرد انتزاعی برآمده از فرآیند پیشینِ انباشت بدوی بود ، شکل فرانسوی ملت به عنوان یک «جمع غیر شخصی» شکل گرفت که از نظر سیاسی در ساحت قانون ساخته شده و بر اساس یک فرهنگ واحد تعریف می‌شد. این بازتعریف ژئوپلیتیکی حاکمیت سرمایه‌داری حول یک فرهنگ [و زبان] واحد نیاز به تولید پیشین فرد

انتزاعی از طریق دگرگونی بنیادین روابط مالکیت غیرسرمایه‌داری – که می‌توانست به طور مهلکی قدرت مسلط نخبگان حاکمان پیشاسرمایه‌داری را تضعیف کند – منتفی کرد. از این رو ، [این بازتعریف] یک شکل ملی ایجاد کرد که برخلاف ملت امپراتوری بریتانیا «مدولار» بود، یعنی « قابل پیوند خوردن ... به طیف وسیعی از بسترهای اجتماعی، و ادغام کردن و ادغام شدن با طیف گسترده‌ای از منظومه‌های سیاسی و ایدئولوژیک» (آندرسون، ۲۰۰٦: ٤). در این رابطه مهمترین نکته این است که برساختن ملت و دولت-ملت از بالا و بر اساس یک فرهنگ و زبان واحد در زمینه‌های چندفرهنگی، مستلزم تشکیل «اقلیت‌های» فرودست (ممدانی، ۲۰۲۰) بود که پروژه‌های ملی‌گرایانه‌یِ خود را آغاز کردند. مورد کوردها، یکی از نمونه‌های مهم تاریخی و بین‌المللی شاخص این فرآیند گسترده‌تر توسعه‌یِ ناموزون و مرکب است.

به طور مشخص‌تر، ما استدلال کرده‌ایم که توسعه‌ی سیاست ناسیونالیستی کوردی در منطقه موکریانِ روژهه‌لات و تأسیس جمهوری کوردستان در مهاباد نتیجه وضعیت آستانگی ژئوپلیتیکی و توسعه‌ای شدید موکریان بود. موکریان که در تقاطع دگرگونی تعاملی امپراتوری‌های روسیه، عثمانی و قاجار به دولت‌های مدرن قرار داشت، به‌ویژه پذیرایِ دینامیسم‌های ترکیبی توسعه‌یِ ناموزون و مرکب بود. این شرایط، زمینه‌ساز تلاقی سه جریان اصلی سیاسی و ایدئولوژیک در موکریان بود: سیاست استقلال‌طلبی کورد در امپراتوری عثمانی (عراق و ترکیه بعد از جنگ جهانی اول) که در تعامل با ژاکوبنیسم تُرکی، کمونیسم روسی و ناسیونالیسم قومی ایرانیِ فارس‌محور توسعه یافت. مقاومت در برابر ناسیونالیسم قومی ایرانیِ فارس‌محور، ناسیونالیسم کوردی در ایران را از نظر

سیاسی تقویت کرد. بنابراین، مانند مورد فرانسه و پروژه‌های ناسیونالیستی ترکی، ایرانی و عربی که مُحرکِ بلافصلِ آن بودند، ناسیونالیسم کوردی نیز یک ژانوس مدرن بود. این پدیده در چارچوب و از طریق فرآیند گسترده‌تری از توسعه‌یِ ناموزون و مرکب پدیدار شد که محور اصلی آن تولید پدیده‌های ترکیبیِ متناقض است که اشکال مدرن و پیشامدرن را با هم درمی‌آمیزند. جمهوری کوردستان در سال ۱۹٤٦، اولین تجلی نهادینِ این فرآیند بود.

استدلال ما پیامدهای گسترده‌تری نیز دارد. این [استدلال]، دامنهٔ تبیینی توسعه‌یِ ناموزون و مرکب را به مطالعاتِ ناسیونالیسم گسترش داده و نشان می‌دهد که چگونه پیش‌فرض بنیادین رشته‌ی روابط بین الملل، یعنی «کثرت جوامع» (روزنبرگ، ۲۰۰٦، ۲۰۱٦) می‌تواند پرتوی تازه بر محدودیت‌های تحلیلیِ نظریه‌های کلاسیک و رایج ناسیونالیسم بیفکند. بدین سان، [این رویکرد] همچنین به احیایِ مباحثاتِ نظری پیرامونِ پرسشِ بنیادین مطالعات ناسیونالیسم، یعنی پیدایش ملت‌ها، کمک می‌کند؛ موضوعی که در سال‌های اخیر تحت‌الشعاع تمرکز بر جنبه‌هایِ [فرعیِ پدیده‌ی ملت و ملیگرایی] همچون برساخت گفتمانی (برای مثال، وداک، ۲۰۰۹)، بازتولید پرفورماتیو (بیلیج، ۱۹۹۵) و ابعاد «جنسیتی» و « نژادیِ» (برای مثال، مولهولاند و دیگران، ۲۰۱۸؛ ناگل، ۲۰۰۳) ملی‌گرایی قرار گرفته است. افزون بر این، بهره‌گیری استدلال ما از تجربه‌ی تاریخی مردمان غیرغربی برای بازنظریه‌پردازی مفهوم ملت، به استعمارزدایی از مطالعات منطقه‌ای نیز کمک می‌کند؛ حوزه‌ای دانشگاهی که به طور سنتی مصرف‌کننده‌یِ نظریه‌های اروپامحور بوده است که بر پایه تعمیمِ نادرست تجربیات اروپایی بنا شده‌اند. و در پایان، استدلال ما به درک بهتر درهم

تنیدگی تاریخی سرمایه-دولت-ملت در قالبِ «گره بورومه‌ای»[۷۱] (کاراتانی، ۲۰۱٤: ۲۷) نیز کمک می‌کند و از این طریق، به پیشرفت نظری جامعه‌شناسی تاریخی بین‌المللیِ مدرنیته‌ی سرمایه‌دارانه و نیز مواجهه با چالش‌های پیش روی پروژه‌های ضدهژمونیک که به‌دنبال جهانی پساسرمایه‌دارانه و پساملی‌گرایانه هستند یاری می‌رساند.

منبع مقاله به زبان انگلیسی:

Matin, K., & Mahmoudi, J. (۲۰۲۳). The Kurdish Janus: The intersocietal construction of nations. *Nations and Nationalism,* ۲۹(۲), ۷۱۸–۷۳۳. https://doi.org/۱۰,۱۱۱۱/nana.۱۲۹۳۲

منابع

Anderson, B. (۲۰۰٦) *Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism* (revised ed.) (London: Verso).

Anievas, A. and Nişancıoğlu, K. (۲۰۱٥) *How the West Came to Rule: The Geopolitical Origins of Capitalism* (London: Pluto).

[۷۱] Borromean knot

Armstrong, J. (١٩٨٢) *Nations Before Nationalism* (Chapel Hill: University of North Carolina).

Ateş, S. (٢٠١٤) 'In the Name of the Caliph and the Nation: The Sheikh Ubeidullah Rebellion of ١٨٨٠–٨١', *Iranian Studies*, ٤٧(٥): ٧٣٥-٧٩٨.

Bajalan, D. R. (٢٠١٣) 'Early Kurdish 'Nationalists' and the Emergence of Modern Kurdish Identity Politics: ١٨٥١ to ١٩٠, in Fevzi Bilgin and Ali Sarihan (eds.) *Understanding Turkey's Kurdish Question*, (Lanham, MD: Lexington), pp. ٣-٢٨.

Bakhash, S. (١٩٨١) 'Center-Periphery Relations in Nineteenth-Century Iran', *Iranian Studies*, ١٤(١/٢): ٢٩-٥١.

Barker, C. (٢٠٠٦) 'Beyond Trotsky: extending combined and uneven development' in Bill Dunn and Hugo Radice (eds) *١٠٠ Years of Permanent Revolution: Results and Prospects* (London: Pluto)

Bazyar, S. (٢٠٢٠) *The Impact of Leftist Thought on Political Movement in Eastern Kurdistan* (Erbil: Rojhelat) [Kurdish].

Billig, M. (١٩٩٥) *Banal Nationalism* (London: Sage).

Birken, L. (١٩٩٤) 'Volkish Nationalism in Perspective', *The History Teacher*, ٢٧(٢): ١٣٣-١٤٣.

Breuilly, J. (١٩٩٦) 'Approaches to Nationalism', in G. Balakrishnan (ed.), *Mapping the Nation* (London: Verso).

Breuilly, J. (١٩٩٣) *Nationalism and the State* (٢nd ed.) (Manchester: Manchester University Press).

Davidson, N. (٢٠٠٠) *The Origins of Scottish Nationhood* (London: Pluto).

Duzgun, E. (٢٠١٧) 'Capitalism, Jacobinism and International Relations: Re-interpreting the Ottoman Path to Modernity', *Review of International Studies*, ٤٤(٢): ٢٥٢–٢٧٨.

Eagleton, W. (١٩٦٣) *The Kurdish Republic of ١٩٤٦* (London: Oxford University Press).

Edmonds, C. J. (١٩٧١), 'Kurdish nationalism', *Journal of Contemporary History*, ٦(١): ٨٧–٩٧, ٩٩–١٠٧.

Ekici, D. (٢٠٢١) *Kurdish Identity, Islamism, and Ottomanism, The Making of a Nation in Kurdish Journalistic Discourse (١٨٩٨-١٩١٤)*, (London: Lexington book)

Eller, J. D. and Coughlan, R. M. (١٩٩٣) 'The Poverty of Primordialism: The demystification of Ethnic Attachments', *Ethnic and Racial Studies*, ١٦:٢, ١٨٣-٢٠٢.

Gat, A. (٢٠١٣) *Nations: The Long History and Deep Roots of Political Ethnicity and Nationalism* (Cambridge: Cambridge University Press).

Gellner, E. (١٩٨٣) *Nations and Nationalism* (Oxford: Blackwell).

Ghassemlou, A. (١٩٨٨) *Forty Years of Struggle for Freedom: A Brief History of the Democratic Party of Iranian Kurdistan* [Kurdish].

Gohari, H. (٢٠٠٤*) Komalay J. K* (Erbil: Aras) [Kurdish].

Greenfeld, L. (٢٠١٢) 'Nationalism' in George Ritzer (Ed.), The Wiley-Blackwell Encyclopaedia of Globalization, doi:١٠,١٠٠٢/٩٧٨٠٤٧٠٦٧٠٥٩٠.wbeog٤١٥, pp. ١-٤.

Haji-Aghaei, A. (٢٠١٥) *Antagonistic Pasts: A Discursive Study of Kurdish Nationalism* (Sulaimaniye: Jamal Erfan) [Kurdish].

Hassan, Z. (٢٠١٣) 'Kurdish Nationalism: What Are its Origins?' *International Journal of Contemporary Iraqi Studies*, ٧ (٢): ٧٥–٨٩.

Hassanpour, A. (٢٠٠٣) 'The Making of Kurdish Identity: Per-٢٠th Century Historical and Literary sources' in Abbas Vali (ed.) *Essays on the Origins of Kurdish Nationalism* (Costa Mesa: Mazda Publishers), pp. ١٠٦-١٦٢.

Hassanpour, A. (١٩٩٢) *Nation and Language in Kurdistan, ١٩١٨–١٩٨٥* (San Francisco, CA: Mellen Research University Press).

Hawrami, A. (٢٠٠٨) *East Kurdistan in World War II (based on archival documents of the Soviet Union),* Edited by S. Saleh (Sulaimniye: Jin) [Kurdish].

Hessami, K. (١٩٩٦) *An Overview of Kurdish Liberation Movement in Iranian Kurdistan* (Stockholm: Mardin) [Kurdish].

Hobsbawm, E. (٢٠٠٠) *Nations and Nationalism Since ١٧٨٠: Programme, Myth, Reality* (Cambridge: Cambridge University Press).

Hroch, M. (١٩٨٥) *Social Preconditions of National Revival in Europe* (London: Cambridge University Press).

Izady, M. (١٩٩٢) *The Kurds: A Concise Handbook* (London: Taylor and Francis).

James, P. (١٩٩٦) *Nation Formation: Towards a Theory of Abstract Community* (London: Sage).

Joireman, S. F. (٢٠٠٣) *Nationalism and Political Identity* (New York: Continuum).

Jwaideh, W. (٢٠٠٦) *The Kurdish National Movement: Its Origins and Development* (Syracuse, NY: Syracuse University Press).

Karatani, K (٢٠١٤) *The Structure of World History: From Modes of Production to Modes of Exchange* (Durham and London: Duke University Press).

Keddie, N. (١٩٦٦) *Religion and Rebellion in Iran: The Tobacco Protest of ١٨٩١–١٨٩٢* (London: Frank Cass & Co).

Keyder, Ç. (١٩٨٧) *State and Class in Turkey: A Study in Capitalist Development* (London: Verso).

Knei-Paz, B. (١٩٧٨) *The Social and Political Thought of Leon Trotsky* (Oxford: Clarendon Press).

Koohi-Kamali, F. (٢٠٠٣) *The Political Development of the Kurds in Iran: Pastoral Nationalism* (New York: Palgrave Macmillan).

Kumar, K. (٢٠٠٠) Nation and Empire: English and British National Identity in Comparative Perspective, *Theory and Society*, ٢٩, ٥٧٥–٦٠٨.

Laclau, E. (١٩٧١) 'Feudalism and Capitalism in Latin America', *New Left Review* ١(٦٧): ١٩–٣٧.

Mamdani, M. (٢٠٢٠) *Neither Settler nor Native: The Making and Unmaking of Permanent Minorities* (Cambridge, Massachusetts: The Belknap Press of Harvard University Press).

Marashi, A. (٢٠١٤) 'Paradigms of Iranian Nationalism: History, Theory and Historiography', in K. Scot Aghaie and A. Marashi (eds.) *Rethinking Iranian Nationalism and Modernity* (Austin: University of Texas Press).

Marashi, A. (٢٠٠٨) *Nationalizing Iran: Culture, Power, and the State, ١٨٧٠-١٩٤٠* (University of Washington Press).

Marx, K. (١٩٩٤) *Grundrisse* (London: Penguin).

Marx, K. (١٩٩٠) *Capital*, vol. ١ (London: Penguin).

Matin, K. (٢٠٢٠) 'Liminal Lineages of the 'Kurdish Question'', *MERIP Magazine*, https://merip.org/٢٠٢٠/٠٨/liminal-lineages-of-the-kurdish-question/.

Matin, K. (٢٠١٩) 'Deciphering the Modern Janus: Societal Multiplicity and Nation-Formation', *Globalizations*, DOI: ١٠,١٠٨٠/١٤٧٤٧٧٣١,٢٠١٩,١٦٧٣٦١٥.

Matin, K. (٢٠١٣) *Recasting Iranian Modernity: International Relations and Social Change* (London: Routledge).

Matin, K. (٢٠٠٧) 'Uneven and Combined Development in World History: The International Relations of State Formation in Premodern Iran', *European Journal of International Relations*, ١٣(٣): ٤١٩–٤٤٧.

Maxwell, A. and Smith, T. (٢٠١٥) Positing "Not-Yet-Nationalism": Limits to the Impact of Nationalism Theory on Kurdish Historiography', *The Journal of Nationalism and Ethnicity*, ٤٣(٥): ٧٧١-٧٨٧.

Mohammadpour, A., & Soleimani, K. (٢٠١٩) 'Interrogating the Tribal: The Aporia of "Tribalism" in the Sociological Study of the Middle East', *The British Journal of Sociology*, https://doi.org/١٠,١١١١/١٤٦٨-٤٤٤٦,١٢٦٥٦, pp. ١-٢٦.

Mulla Izzat, M. (٢٠٠١) *Republic of Kurdistan* (Sulaymaniyah: Sardam) [Kurdish].

Mulholland, J., Montagna, N., and Sanders-McDonagh, E. (eds.) (٢٠١٨) *Gendering Nationalism: Intersections of Nation, Gender and Sexuality* (London: Palgrave).

Nagel, J. (٢٠٠٣) *Race, Ethnicity and Sexuality: Intimate Intersections, Forbidden Frontiers* (New York: Oxford University Press).

Nairn, T. (١٩٧٧) *The Break-Up of Britain* (London: Verso).

Nebez, J. (٢٠١٠) *Nishtman Magazine, A biography of Komaly J.k and Petite Bourgeois Ideology of the Nationalist Intellectuals in Kurdistan* (Erbil) [Kurdish].

Ozoglu, H. (٢٠٠٤) *Kurdish Notables and the Ottoman State: Evolving Identities, Competing Loyalties, and Shifting Boundaries* (University of New York press).

Romano, D. (٢٠٠٦) *The Kurdish Nationalist Movement*: *Opportunity, Mobilization, and Identity* (Cambridge University Press).

Rosenberg, J. (٢٠١٦) International Relations in the Prison of Political Science, *International Relations*, ٣٠(٢): ١٢٧–١٥٣.

Rosenberg, J. (٢٠١٠) 'Basic Problems in the Theory of Uneven and Combined Development, Part II: Unevenness and Political Multiplicity', *Cambridge Review of International Affairs*, ٢٣(١): ١٦٥-١٨٩.

Rosenberg, J. (٢٠٠٦) Why Is There No International Historical Sociology?', *European Journal of International Relations*, ١٢(٣): ٣٠٧–٣٤٠.

Rosenberg, J. (١٩٩٤) *The Empire of Civil Society: A Critique of the Realist Theory of International Relations* (London: Verso).

Rossow, J. R. (١٩٥٦) 'The Battle of Azerbayjan, ١٩٤٦', *The Middle East Journal*, ١٠(١): ١٧-٣٢.

Rostami, M. R (٢٠١٩) *Kurdish Nationalism on Stage: Performance, Politics and Resistance in Iraq* (London: I.B. Tauris).

Roy, S. (١٩٩٥) *The Gaza Strip: The Political Economy of De-Development* (Washington, DC: Institute for Palestine Studies).

Saleh, R. and Saleh, S. (٢٠٠٧) *The Newspaper 'Kurdistan'* (Sulaymaniyah: Jin Foundation).

Saleh. S (٢٠٠٧) Memoirs *of Mohammad ShahPasandi* (Sulaimaniye: Jin) [Kurdish].

Sardashti, Y (٢٠١١) *Iranian Kurdistan, A Historical Study of the Kurdish People's Liberation Struggles (١٩٣٩-١٩٧٩)* (Sulaimaniye: Sima) [Kurdish].

Sayer, D. (١٩٩١) *Capitalism and Modernity: An Excursus on Marx and Weber* (London: Routledge).

Shilliam, R. (٢٠٠٩) *German Thought and International Relations: The Rise and Fall of A Liberal Project* (New York: Palgrave).

Smith, A. D. (١٩٩١) *National Identity* (London: Penguin book).

Smith, A. D. (١٩٧٩) *Nationalism in the Twentieth Century* (Oxford: Martin Robertson).

Soleimani, K. (٢٠١٧) 'The Kurdish Image in Statist Historiography: The Case of Simko', *Middle Eastern Studies*, ٥٣(٦): ١-١٧.

Soleimani, K. (٢٠١٦) *Islam and Competing Nationalisms in the Middle East, ١٨٧٦-١٩٢٦* (New York: Palgrave).

Tenbruck, F. (١٩٩٤) 'Internal History of Society or Universal History?', *Theory, Culture and Society*, ١١(١): ٧٥–٩٣.

Teschke, B. (٢٠٠٣) *The Myth of ١٦٤٨: Class, Geopolitics, and the Making of Modern International Relations* (London: Verso).

Trotsky, L. (١٩٨٥) *The History of the Russian Revolution* (London: Pluto Press).

Tüyloğlu, Y. (٢٠٢١) 'Rewiring Unevenness: The Historical Sociology of Late Modernization Beyond the West/East Duality', *Cambridge Review of International Affairs*, https://doi.org/١٠,١٠٨٠/٠٩٥٥٧٥٧١,٢٠٢١,١٨٧٢٤٩٤.

Vali, A (٢٠١٤) *Kurds and the State in Iran: The Making of Kurdish Identity in Iran* (London: I. B. Tauris).

Vali, A. (٢٠٠٣a) 'Introduction: Nationalism and the Question of Origins', in Abbas Vali (ed.) *Essays on the Origins of Kurdish Nationalism* (Costa Mesa: Mazda Publishers), pp. ١-١٣.

Vali, A. (٢٠٠٣b) 'Genealogies of the Kurds: Constructions of Nation and National Identity in Kurdish Historical Writing', in Abbas Vali (ed.) *Essays on the Origins of Kurdish Nationalism* (Costa Mesa: Mazda Publishers), pp. ٥٨-١٠٥.

van Bruinessen, M. (١٩٩٢) *Agha, Shaikh and State: The Social and Political Structures of Kurdistan* (London: Zed Books).

Weber, M (١٩٧٠) *From Max Weber: Essays in Sociology* (Translated, edited and introduced by C. W. Mills & H. Gerth) (London: Routledge & Kegan Paul Ltd).

Wodak, R. (ed.) (٢٠٠٩) The Discursive Construction of National Identity (Edinburgh: Edinburgh University Press, ٢nd edition).

Wood, E. M. (١٩٨١) 'The Separation of the Economic and the Political in Capitalism', New Left Review, ١٢٧: ٦٦–٩٥

Yadirgi, V. (٢٠١٧) *The Political Economy of the Kurds of Turkey: From the Ottoman Empire to the Turkish Republic* (London: Cambridge University Press).

Zia-Ebrahimi, R. (٢٠١١) 'Self-Orientalization and Dislocation: The Uses and Abuses of the "Aryan" Discourse in Iran', *Iranian Studies*, ٤٤(٤): ٤٤٥-٤٧٢.



https://govarikomar.org